شرح فصوص الحکم

خواجه محمد پارسا

تصحیح دکتر جلیل مسگرنژاد

مرکز نشر دانشگاهی
۲۹۷

فلسفه و عرفان
۱۷

شرح *فصوص‌الحکم*
خواجه محمد پارسا
تصحیح دکتر جلیل مسگرنژاد
مرکز نشر دانشگاهی، تهران
چاپ اول ۱۳۶۶
تعداد ۴۰۰۰
چاپ و صحافی: مؤسسهٔ چاپ و انتشارات دانشگاه مشهد

ابن العربی، محمدبن علی، ۶۳۸-۵۶۰ ق.
[فصوص‌الحکم. شرح]
شرح فصوص‌الحکم/تألیف خواجه محمد پارسا؛ تصحیح جلیل مسگرنژاد.
۱. عرفان. ۲. تصوف. الف. پارسا، محمدبن محمد، ۷۴۹؟-۸۲۲ق، شارح.
ب. مسگرنژاد، جلیل ۱۳۱۹-، مصحح. ج. عنوان. د. عنوان: فصوص‌الحکم.
۲ پ/۲. ص۲۸۳/۲ BP ۲۹۷/۸۲

فهرست

عنوان	صفحه
پیشگفتار	پنج
دیباچه	۱
مقدمه	۵
۱ــ فصُّ حکمة الهیة فی کلمةٍ آدمیةٍ	۲۱
۲ــ فصُّ حِکمةٍ نفثیة فی کلمةٍ شیثیةٍ	۶۳
۳ــ فصُّ حکمةٍ سبوحیّةٌ فی کلمةٍ نوحیةٍ	۱۰۱
٤ــ فصُّ حکمةٍ قدوسیّة فی کلمةٍ إدریسیةٍ	۱۳۱
۵ــ فصُّ حکمةٍ مهیمیةٍ فی کلمةٍ ابراهیمیة	۱۵۱
٦ــ فصُّ حکمةٍ حقیةٍ فی کلمةٍ اسحاقیة	۱۶۷
۷ــ فصُّ حکمةٍ علیّةٍ فی کلمةٍ اسماعیلیة	۱۸۵
۸ــ فصُّ حکمةٍ روحیّةٍ فی کلمةٍ یعقوبیة	۱۹۹
۹ــ فصُّ حکمةٍ نوریّةٍ فی کلمةٍ یوسفیة	۲۱۳
۱۰ــ فصُّ حکمةٍ احدیةٍ فی کلمةٍ هودیة	۲۳۳
۱۱ــ فصُّ حکمةٍ فتوحیّةٍ فی کلمةٍ صالحیة	۲۵۹
۱۲ــ فصُّ حکمةٍ قلبیةٍ فی کلمةٍ شعیبیة	۲۶۹
۱۳ــ فصُّ حکمةٍ ملکیةٍ فی کلمةٍ لوطیة	۲۹۱

١٤ــ فصٌّ حکمةٍ قدريةٍ فی کلمةٍ عزيرية	٣٠٣
١٥ــ فصٌّ حکمةٍ نبويةٍ فی کلمةٍ عيسويَّة	٣١٧
١٦ــ فصٌّ حکمةٍ رحمانيةٍ فی کلمةٍ سليمانية	٣٤٧
١٧ــ فصٌّ حکمةٍ وجوديَّةٍ فی کلمةٍ داودية	٣٦٧
١٨ــ فصٌّ حکمةٍ نفسيةٍ فی کلمةٍ يونسية	٣٨٣
١٩ــ فصٌّ حکمةٍ غيبيةٍ فی کلمةٍ ايوبية	٣٩١
٢٠ــ فصٌّ حکمةٍ جلاليةٍ فی کلمةٍ يحياويَّة	٤٠٣
٢١ــ فصٌّ حکمةٍ مالکيةٍ فی کلمةٍ زکرياوية	٤٠٨
٢٢ــ فصٌّ حکمةٍ ايناسيةٍ فی کلمةٍ الياسية	٤٢٣
٢٣ــ فصٌّ حکمةٍ احسانيةٍ فی کلمةٍ لقمانية	٤٤٥
٢٤ــ فصٌّ حکمةٍ اماميةٍ فی کلمةٍ هارونية	٤٥٧
٢٥ــ فصٌّ حکمةٍ علويةٍ فی کلمةٍ موسوية	٤٦٩
٢٦ــ فصٌّ حکمةٍ صمديةٍ فی کلمةٍ خالدية	٥٠١
٢٧ــ فصٌّ حکمةٍ فرديةٍ فی کلمةٍ محمدية	٥٠٥
فهارس کتاب	٥٤١
فهرست آيات	٥٤٣
فهرست احاديث (با شرح صور ومآخذ)	٥٥٩
فهرست اصطلاحات	٥٨٣
فهرست اعلام (رجال، کتب، اماکن)	٦٦١
فهرست فرق (ملل ونحل)	٦٦٧
فهرست جملات حکمی وامثال	٦٧١
فهرست اشعار عربی	٦٧٣
فهرست اشعار فارسی	٦٨٢

بِسْمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحیم

پیشگفتار

سپاس وستایش شایستهٔ خداوندی است که عالم هستی را مرآت اسمای جلال وجمال خویش نمود؛ ومجملی ازین کل درمجموعی بنهاد. بارامانت خویش بر دوش او گذاشت وجان او را به‌نور جمال وجلال خویش مزین گردانید. درکلام مقدسش عجز بندگان خویش آشکار ساخت: «الحمدلله رب‌العالمین». این بیان را برکلام گوهرنثار بندهٔ برگزیدهٔ خود جاری فرمود: «لاأحصی ثناءً علیك وانت کما أثنیت علی نفسك».

مارا چه‌حد حمد وثنای تـو بود	هم حمد وثنای تو سزای تو بـود

درود بی‌پایان برخلاصهٔ عالم جان، جان عالم امکان، که غرض ازهستی نمایش وجود ذیجود او بود.

خواجـهٔ کـونین و سلطان همـه	آفتـاب جـان و ایـمان همـه

و درود برهادیان راستین راه او، که مخلصان عالم الست وعالمان اسرار آفرینش و هست‌اند، باد.

یك شمه ز فقر خویش اظهار کنم	چندانکه خدا غنی‌است من‌محتاجم

بحث وبررسی افکار واندیشه‌های عارف وفیلسوف بزرگ اسلام، محیی‌الدین ابن

عربی، که سخنش رشحه‌ای از رشحات دریای فضل وکرم خداوندی است، بی‌مدد شارحین افکار او، که چون سلسلة‌الذهبی عقاید وافکار او را درسلك نظم کشیده و صدف‌وار چون ُدررمکنون درسینه پروریده، وسینه به‌سینه، این امانت گرانقدر را به مستعدان راه صفا سپرده‌اند، امکان‌پذیر نیست؛ چون درین راه پای عقل استدلالی، لنگ است و زبان بیان الفاظ وکلمات گنگ. راهروآن این راه به‌قدم نیاز و بال پرسوز وساز بوادی حیرت را پشت سر می‌گذارند، وبه‌فضل واحسان خداوندی که دست در عروة‌الوثقی طریق حق زده‌اند، به‌سرمنزل یقین وایمان می‌رسند.

پس بیفزا حاجت ای محتاج زود   تا بجوشد در کرم دریای جود

طالبان این راه را هیچ هادی و رهبری جز خواست دوست، دستگیر نیست؛ و به‌قول شارح عارف، خواجه پارسا: «اگر نخواستی داد، ندادی خواست».

با نیاز از درگاه رحمتش واستمداد همت ازمنتهیان راه صدق ویقین، آنچه در اثر مرور ومطالعه درشروح کتاب **فصوص‌الحکم** دریافته‌ام، از راه ایجاز، به‌شرح زیر برنظر خطاپوش وعذرنیوش راهیان علم وعرفان عرضه می‌دارم.

۱ــ شارح نخستین کتاب **فصوص‌الحکم**.

۲ــ شروح معتبر فارسی بر **فصوص‌الحکم** ابن عربی.

۳ــ خواجه محمد پارسا وشرح زندگی شارح.

٤ــ آثار خواجه پارسا.

٥ــ ویژگیهای شرح خواجه محمد پارسا برکتاب **فصوص‌الحکم**.

٦ــ سبك نگارش وانشای خواجه پارسا.

۷ــ اساس اندیشه درمورد جهانشناسی قوم وتوجیه مسائل عرفانی از شرح حاضر: قبل‌ازآفرینش؛ علت آفرینش؛ مراتب وجود؛ حضرات خمس؛ مفاتیح‌غیب؛ جنّات حق؛ مرتبهٔ انسان؛ کلمه، قلب، دل؛ اعیان ثابته.

۸ــ نسخه‌های خطی و روش تصحیح متن.

۹ــ جدول تطبیقی ازشرح حاضر با شرح مؤیدالدین جندی (شارح اول)، و

اشاره‌ای به‌تأثیر شرح قیصری درشرح حاضر با ذکر چند نمونه .

۱ـ شارح نخستین کتاب فصوص‌الحکم

شروحی‌که ازکتاب **فصوص‌الحکم** دردست است، ازلحاظ کیفیت شرح دربیان عقاید ابن عربی متفاوت است ؛ وهریك ازشارحین بسته به ذوق وعلاقهٔ خود، ویا به زعم اینکه بهترین و راحت‌ترین راه وصول به‌اصل، حقایق ومعارفی است که ابن عربی درین کتاب بیان داشته است، شیوه‌ای را برگزیده‌اند :

عده‌ای با گامهای استوار عصارهٔ عقاید ابن‌عربی را به‌صورت کتابهایی مستقل وبا شرح وتوضیحات به‌رشتهٔ قلم کشیده‌اند[۱]، واین عده گاهی چنان‌به‌سخن پرداخته‌اند که گویی اساس سخن ازخود آنانست؛ و عدهٔ دیگر با آوردن اصطلاحات ابداعی شیخ، با برداشتی کلی، به‌توضیح عقاید شیخ مبادرت کرده‌اند[۲] . دستهٔ دوم با ذکر جملات کتاب **فصوص** به‌تفسیر وشرح معضلات وموارد آن پرداخته‌اند[۳] .

اگر مراد ما ازشارح اول درمعنی عام کلمه (شرح مسائلی‌که شیخ اکبر دربیان عقایدش، درکتاب **فصوص‌الحکم** بیان می‌دارد) باشد، مسلم است که شارح نخستین عقاید ابن‌عربی، شاگرد وپسرخواندهٔ او صدرالدین قونیوی است ؛ هرچند که خود او درمقدمهٔ کتاب **فکوك** معترض این مطلب است[٤]، که : خود صدرالدین قونیوی از استاد خود فقط شرح خطبهٔ کتاب **فصوص** را دریافت کرده وبقیهٔ مراتب و مطالب کتاب را به فیض ربانی دریافته‌است .

۱ـ فخرالدین عراقی، **لمعات** .

۲ـ صدرالدین قونیوی، **فکوك** .

۳ـ داود قیصری ساوی، **شرح فصوص** ، (تهران ۱۲۹۹ هـ) .

٤ـ صدرالدین قونیوی، **همان کتاب** ، حاشیهٔ «شرح منازل‌السایرین» ، ص ۱۸۵ .

نظر ما ازشارح نخستین، کسی است که برای اولین‌بار، با ذکر جملات کتاب **فصوص‌الحکم**، به‌حل مشکلات وشرح معضلات آن پرداخته وبرای نخستین‌بار تمام‌متن **فصوص** را جمله به‌جمله شرح کرده باشد[5]. با این توضیح وبنا به‌گفتهٔ خواجه پارسا، شارح متن حاضر، وبنا به‌دلایل دیگری که در زیر ذکر می‌شود، شارح نخستین کتاب **فصوص‌الحکم**، مؤیدالدین جندی (ابن‌محمودبن صاعدالحاتمی متوفی به‌سال ۶۹۰ هـ ق) است[6].

دلیل نخست مطالبی است که خود جندی درمقدمهٔ شرح **فصوص** بیان می‌کند:

شارح درمقدمه بعداز بیان مطالبی درعظمت کتاب **فصوص** واینکه ازقول شیخ اکبر: «این کتاب را با هیچکدام ازکتب او و دیگران دریك جلد قرار ندهند»، ازاستاد خود محمدبن اسحق‌بن محمدبن یوسف قونیوی یاد می‌کند ومی‌آورد: «... شرح لی خطبةالکتاب وقد اظهر واردالغیب‌علیه آیاته ونفخ‌النفس‌الرحمانی بنفخاته واستغرق ظاهری وباطنی ... فافهمنی‌الله من ذلك مضمون‌الکتاب کلّه فی شرح‌الخطبة والهمنی مضمون اسراره عند هذه‌القربه. فلما تحققّ‌الشیخ منّی ذلك وانّ‌الأمرالإلهی وقع بموقعه من هنالك، ذکر لی انّه استشرح شیخنا (رض) هذاالکتاب، فشرح لی فی خطبته لباب مافی‌الباب لأولی‌الالباب، وانّه (رض) تصرّف فیه تصرّفاً غریباً، علم بذلك مضمون‌الکتاب، فسرّرت بهذه‌الاشارة وعلمت أنّ لی اوفر حظٍّ من تلك‌البشارة. ثمّ أشار إلیّ بشرحه وأمرنی برعایةالطالب فی ذلك ونصحه، فکتبت عن أمره بمحضرٍ منه شرح‌الخطبة فی‌الحال علی ما شرح بالمقال و رشح بالوقت والحال امتثالا لأمره و إجلالاً لقدره ...»[7]: تا اینکه شیخ مؤید بعداز وفات شیخ خود صدرالدین قونیوی

۵ـ بنابه ذکر عثمان یحیی درمقدمهٔ شرح شیخ حیدر آملی (ص۱۶ ـ مقدمه)، ازاسماعیل‌بن سودکین نوری (متوفی سنهٔ ۶۴۶) شرحی برفص ادریسی کتاب **فصوص‌الحکم** دردست است.

۶ـ عبدالرحمن جامی درمقدمهٔ شرح خود بر**فصوص‌الحکم** (**نقدالنصوص**، چاپ سنگی ملك‌الکتاب، ص ۳) بدین‌گونه معترض این امر است: «... چون شیخ عارف کامل مؤیدالدین جندی که شارح اول **فصوص‌الحکم** است و ...»

۷ـ مؤیدالدین جندی، **شرح فصوص‌الحکم**، (نسخهٔ خطی به‌شمارهٔ ۳۴۳، اهدایی مشکوه به‌دانشگاه تهران) وهمان کتاب به‌تعلیق وتصحیح سیدجلال‌الدین آشتیانی (دانشگاه مشهد)، شمارهٔ ۸۰.

به‌الحاح واصرار بعضی ازافاضل زمانه، شرح را به‌کمال می‌رساند .

این سخنان خود حاکی ازاین است که اگر شیخ صدرالدین قونیوی خود شرح مستقیم ومستقلی از **فصوص** داشته، نباید ازشاگردش این تقاضا را داشته باشد .

این سخن را دومورد دیگر نیز تأیید می‌کند : نخست عبدالرزاق کاشی در شرح جمله‌ای ازفص آدمی به‌قول شیخ مؤیدالدین جندی این‌گونه استناد می‌کند : «... وقد وجدت فی نسخة قرأها الشیخ‌العارف مؤیدالدین الشارح‌الکتاب هذا علی‌الشیخ‌الکامل صدرالدین‌القونیوی بخطّه بالوجوه ...»[8] مورد دوّم شرح شیخ حیدر آملی است که از شروح معتبر **فصوص** ، سخن به‌میان می‌آورد : «... والصورةالثانیة ، اطلاعنا علی الشروح الّتی کتبت له، خصوصاً الشرح‌الذّی کتبه‌الشیخ‌الامام‌المحقق مؤیدالدین جندی ...»[9]

به‌این ترتیب اگر شرحی به‌این صورت ازشیخ صدرالدین‌قونیوی وجود داشت، مسلماً ازهرحیث برشرح شاگرد خود مؤیدالدین جندی مقدم بود، وبه‌آن نیز استناد می‌کردند[10] .

همچنین خواجه محمد پارسا درمواردی که ازشرح شیخ مؤیدالدین جندی می‌آورد، مطلب را با جمله‌هایی نظیر «قال‌الشارح‌الاول» آغاز می‌کند ؛ وسخنش نیز کاملاً مطابق با واقع است .

بجاست که دراینجا ازسه شرح معتبّری که شیخ حیدر آملی ازآنها به‌عظمت یاد می‌کند ، واین سه شرح را دقیق‌ترین و بهترین شروح **فصوص** معرفی می‌کند ، یاد

۸ـ عبدالرزاق کاشانی، **شرح فصوص**، (چاپ مصر، ۱۹٦٦ م) ، ص۱۲ . عبدالرحمن جامی در**نفحات‌الانس** (چاپ مهدی توحیدی‌پور، ص۵۵۸) می‌گوید : «... ومآخذ سایر شروح **فصوص** ، شرح وی است و در آنجا تحقیقات بسیار است که درسایر کتب نیست وکمال وی ازآن معلوم می‌شود ...»

۹ـ حیدر آملی، **نص‌النصوص** ، به‌کوشش هنری کربن وعثمان یحیی (تهران، ۱۳۵۳)، ص۱۳، بند۳۹ .

۱۰ـ علی‌اصغر حکمت، **جامی** ، ص۱٦۹، حاشیهٔ ۳ : (شیخ مؤیدالدین جندی ازشاگردان صدرالدین سابق‌الذکر وازعلمای علوم ظاهری وباطنی است ونخستین کسی است که **فصوص‌الحکم** را شرح کرده‌است) .

کنیم[11] : شرح مؤیدالدین بر **فصوص‌الحکم** ، شرح عبدالرزاق کاشی وشرح قیصری ، شاگرد عبدالرزاق کاشی[12] .

۲ـ شروح معتبر فارسی بر فصوص‌الحکم

شروحی‌که برکتاب **فصوص‌الحکم** نوشته شده است، اغلب به‌زبان عربی است و عرفا وصوفیّهٔ فارسی‌زبان در تألیفات خود به‌زبان عربی بیشتر توجه داشتند تا زبان فارسی . علت این امر همان رسالتی بود که زبان عربی ازآغاز تمدن اسلامی برای بیان افکار واندیشه‌های اندیشمندان اسلامی داشت، وحوزه‌های علمی اسلامی قریب به اتفاق از زبان عربی درامر تعلیم وتعلّم استفاده می‌کردند . زبان عربی درحقیقت زبان گویای اسلام بود، وعلما و دانشمندان غیرعرب نیز دربیان اندیشه‌های خود بدان زبان می‌پرداختند .

اما باید پذیرفت که صوفیه برای ترویج زبان فارسی واشاعهٔ فرهنگ ایران‌زمین توجه خاصی داشتند وکتابها وتألیفات خود را به‌زبانی تدوین می‌کردند که درمسیر رواج اندیشه‌های آنان بیشتر مؤثّرباشد . به‌این علّت صوفیهٔ ایرانی برای رواج عقاید خود بیشتر از زبان فارسی بهره گرفته‌اند . ارزش میراث صوفیّه درپروراندن زبان فارسی به‌حدّی است که شاید با نادیده‌گرفتن آن، وتنها درصورت نبودن این آثار ، زبان فارسی درمحدوده‌های دیگر نیز ازبین می‌رفت[13] .

بنابراین، شرحهایی نیز به‌زبان فارسی توسط بزرگان صوفیّه ایران بر کتاب **فصوص‌الحکم** نوشته شده است که ازشناخته‌ترین آنها کتابهای زیر است :

۱ـ نصوص‌الخصوص فی شرح‌الفصوص ـ رکن‌الدین شیرازی (۷٤٤)[14] .

۱۱ـ شیخ حیدر آملی، **نصّ‌النّصوص** (چاپ کربن وعثمان یحیی)، ص۱۳، بند ۳۹ .

۱۲ـ قیصری درمقدمهٔ شرح خود بر**فصوص‌الحکم** ازاستادش عبدالرزاق کاشی نام می‌برد .

۱۳ـ عبدالحسین زرین‌کوب، **ارزش میراث صوفیه** .

۱٤ـ موضوع رسالهٔ دکترمظلوم (این شرح با قراینی‌که دردست است انتساب آن به‌رکن‌الدین شیرازی مشکوك به‌نظر می‌رسد . رك : حاجی خلیفه، ذیل **کشف‌الظنون** ، ج۳، ص۱۹۲ ومقدمه عثمان یحیی برشرح حیدر آملی ص۳۳) .

۲ــ شرح علاءالدوله سمنانی (متوفی ۷۳۶)[15] .

۳ــ شرح **فصوص‌الحکم** ازمیرسیدعلی همدانی (متوفی ۷۸٦)[16] .

٤ــ شرح خواجه محمد پارسا (۸۲۲) .

٥ــ شرح فصوص‌الحکم شاه نعمت‌الله ولی (۸۳٤) .

٦ــ شرح فصوص‌الحکم از صاین‌الدین علی ترکه (۸۳٥)[17] .

۷ــ شرح فصوص‌الحکم از نورالدین عبدالرحمن جامی (۸۹۸)[18] ※ .

به‌طوری‌که ازاین شرحها و ادوار زندگانی مؤلفین این آثار برمی‌آید، اکثر شارحین کتاب **فصوص** ازبزرگان صوفیه بوده‌اند و درکمتراز دوقرن بعداز وفات محیی‌الدین، عقاید واندیشه‌های او سرتاسر ایران آن‌زمان را طی کرده است . وبعداز قرن نهم تا زمان حال شروح متعددی به‌زبان فارسی وسایرزبانها برکتاب **فصوص‌الحکم** نوشته شده که فهرست نسبتاً کاملی ازین شروح درمقدمهٔ **شرح فصوص‌الحکم** شیخ حیدر آملی، توسط عثمان یحیی آورده شده است[19] .

۳ــ شرح زندگی خواجه محمد پارسا※

نامش چنانکه خود در **مقدمه قدسیّه** بیان می‌کند، محمدبن محمدالحافظی ــ

۱٥ــ احمد منزوی، **فهرست نسخ خطی فارسی** ، ج۲ .

۱٦ــ مقدمهٔ عثمان یحیی برکتاب شیخ حیدرآملی، ص۲۰ .

۱۷ــ سعید نفیسی، **تاریخ نظم ونثر فارسی** .

۱۸ــ احمد منزوی، **همان کتاب** وعلی‌اصغر حکمت، **جامی**، ص۱٦۹ــ۱۷۰ .

※ نکته‌ای‌که ناگزیر ازبیان آن هستم این‌است‌که انتساب این شروح به‌مؤلفین فوق‌الذکر ویا سایر شروح، خالی ازشبهه نیست وضروری‌است که تمام شروح فارسی باهم مقایسه شود وچگونگی انتساب آن شروح به‌بزرگان با دلایل متقن معلوم شود ونیز نحوهٔ برداشتهای شرح **فصوص** برحسب تقدم وتأخر زمانی به صورت جداولی نشان داده شود تا کار پژوهندگان دربیان معضلات این عقیده وانعکاس عقاید شخصی یا فرقه‌ای درین شروح معلوم شود .

۱۹ــ حیدر آملی، **همان کتاب** ، «مقدمه»، ص۱٦ــ٦۹ .

※ علاوه برخواجه محمد پارسا، بزرگانی دیگر نیز درخانوادهٔ خواجگان با لقب پارسا معروفند :
←

البخاری است[20] ونسبتش به حافظ‌الدین کبیر محمد بخاری می‌رسد[21]. عده‌ای نوشته‌اند که نسبش به عبدالله بن جعفر طیار می‌پیوندد[22]. خانوادهٔ پارسا همه ازبزرگان وائمهٔ بخارا بوده‌اند. عموی خواجه پارسا، خواجه حسام‌الدین یوسف است که قصد داشت درحیات بهاءالدین نقشبند کتابی دربارهٔ مقامات وکرامات او بنویسد، که خواجه بهاءالدین نقشبند گفته است: «این زمان اجازت نیست بعدازین اختیار تراست». تاریخ‌تولد خواجه‌پارسا دقیقاً معلوم نیست، وظاهراً ازبزرگان کسی متذکر این نکته نشده است؛ وچون صاحب **رشحات عین‌الحیات** سن او را درموقع فوت هفتادوسه‌سال نوشته است، با این حساب تاریخ تولد او درحدود سال ۷٤۹ ه ق بوده است[23]. تحصیلات او ظاهراً درخانواده و زیرنظرپدرش شروع شده وبعدازکسب فیض درعلوم ظاهری ازمحضر دانشمندان بخارا، با پیروی ازعموی خود بسلك ارادتمندان خواجه نقشبند پیوسته است؛ چرا که پدر وعموی او ازمریدان خواجه نقشبند بوده‌اند.

پارسا لقبی است که خواجه بهاءالدین خود بدو داده است. صاحب **رشحات** درین‌باره می‌نویسد: «... روزی دراثنای مجاهدات و ریاضات به درخانهٔ حضرت

→

خواجه اولیای پارسا، خواجه ابونصر پارسا، مولانا حسام‌الدین پارسای بلخی (واعظ کاشفی، **رشحات عین‌الحیات**، ص۳۰، ٦۳، ۹۳).

۲۰ــ احمد طاهری عراقی، **مقدمه قدسیه** (چاپ طهوری)، **وهمان کتاب** بکوشش ملك‌محمد اقبال (راولپندی)، ومحمد اخترچیمه، «شخصیت عرفانی وعلمی خواجه محمد پارسای نقشبندی»، **مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه فردوسی**، سال ۱۰، شمارهٔ ۳.

۲۱ــ مدرس خیابانی، **ریحانة‌الادب** (تبریز ۱۳٤٦ ش). صاحب **کشف‌الظنون** او را ازاولاد عبیدالله نقشبندی بخاری نوشته است، که بنابه قرینهٔ کلمهٔ نقشبند که با نام بهاءالدین رواج پیدا کرده است، باید نام پدراو باشد. درصورتی‌که تمام کتب تراجم احوال، نام پدر او را محمد ونام جد اورا محمود نوشته‌اند. حاجی خلیفه، **کشف‌الظنّون**، ج۲، ص۱۲٦۰، ذیل «فصل‌الخطاب».

۲۲ــ غیاث‌الدین خواندمیر، **تاریخ حبیب‌السیر**، ج٤، ص٤ (چاپ خیام).

۲۳ــ واعظ کاشفی، **همان کتاب**، (چاپ سنگی)، ص٦۳.

خواجه آمده بوده‌اند وبیرون شهر منتظر ایستاده، اتفاقاً کنیزکی ازخادمان حضرت خواجه ازبیرون درآمد ، وحضرت خواجه از وی پرسیده‌اند ، که بربیرون کیست ؟ وی گفته جوانی است پارسا که بر در منتظر ایستاده، وحضرت خواجه بیرون آمده‌اند وخواجه محمد را دیده‌اند، فرموده‌اند که شما پارسا بوده‌اید ؟! ازآن‌روز باز که این لفظ برزبان مبارك ایشان گذشته، درالسنه وافواه افتاده، وخدمت خواجه محمد بدین لقب مشهور شده‌اند» .

خواجه پارسا درطول حیات خویش دوبار به‌سفر حج رفت : سفر اول درملازمت خواجه بهاءالدین بود وسفر دوم دراواخر عمرش به‌سال ۸۲۲ ه‍ ق اتفاق افتاده‌است، که چون به‌مکه رسیده سخت بیمار شده است . چنانکه او را درعماری گذاشته وطواف داده‌اند، وچون بعداز اعمال حج به‌مدینهٔ‌منوره رسیده، در روز چهارشنبه بیست‌وسوم ذی‌حجهٔ همان سال درمدینه دارفانی را وداع کرده است . مولانا شمس‌الدین محمدبن حمزهٔ فناری[۲۴] وجمعی ازعلما به‌جنازه‌اش نماز خوانده‌اند، و درجوار مرقد عباس‌بن عبدالمطلب مدفون شده است[۲۵] . خواجه پارسا درسفر دوم حج، درمسیر راه به‌زیارت مزارات متبرکه رفته است وعلمای محل درین سفر او را احترام تمام کرده‌اند و خدمتش را غنیمت شمرده‌اند[۲۶] .

خواجه پارسا ازنزدیکترین‌کسان ومریدان خواجه بهاءالدین نقشبند بود . هرچند علاءالدین محمد عطار داماد ومقدم خلیفگان خواجه بهاءالدین بود، ولی سهم معنوی

۲۴ـ دربارهٔ او شرح حال نسبتاً جامعی درکتاب **شقایق‌النعمانیه** (اثر تاش کپری‌زاده، متوفی ۹۶۸) (هامش ج۱) ابن‌خلکان ، **وفیات‌الاعیان**، ص۲۴، آمده‌است که درآن با اسانید تألیفات او را نیز می‌آورد : (حمزه پدر شمس‌الدین محمد فناری ازجمله شاگردان صدرالدین قونیوی بود که کتاب **مفتاح غیب** را بر فرزندش تعلیم داده واونیز شرح جامع خود را به‌نام **مصباح‌الانس برمفتاح‌الغیب** نوشته است ...)

۲۵ـ **رشحات**، واعظ کاشفی، **همانجا ؛ ریحانة‌الادب**، مدرس خیابانی، ج۱، ص۳۱۰ ؛ **تاریخ نظم ونثر درایران** ، سعید نفیسی، ج۱، ص۲۲۰ .

۲۶ـ **الشقایق‌النعمانیه** (درهامش **وفیات‌الاعیان**) ص۲۸۵ .

خواجه پارسا درطریقهٔ نقشبندی بالاخص و درتصوف اسلامی بیش‌از اقران اوست[۲۷] . بهاءالدین نقشبند در اواخر حیاتش درغیاب او گفته است : مقصود ازظهور من، وجود او بود، ومن او را از راه جذبه وسلوك تربیت کردم، که اگر به‌این عمل باشد، تمام عالم از وجود او نورانی می‌شود[۲۸] . صاحب **رشحات** می‌نویسد : «هم خدمت خواجه پارسا ــ قدّس سره ــ فرمودند (یعنی بهاءالدین نقشبند) ، که در راه حجاز، درمرضی که حضرت خواجه بزرگ راواقع شده بود، وصایایی فرمودند و درآن اثنا آن مخلص را به‌حضور اصحاب خطاب کردند وفرمودند : حقی وامانتی‌که ازخلفای خاندان خواجگان ــ قدس سرّهم ــ به‌این ضعیف رسیده است، وآنچه درین راه کسب کرده است ، آن امانت را به‌شما سپردیم، چنانکه برادر دینی مولانا عارف[۲۹] ــ علیه‌الرحمة ــ سپردند ؛ قبول می‌باید کردن، وآن امانت را بـه‌خلق حق ــ سبحانه ــ می‌باید رسانیـدن . آن مخلص تواضع کرد وقبول نمود[۳۰] ...»

دربین بزرگان سلسلهٔ نقشبندیّه هرچندّ نفوذ وقدرت خـواجه عبیدالله احـرار در زمان حیاتش بیش‌از دیگران بود، وبه‌قول جامی «کوکبهٔ فقرش نوبت شاهنشاهـی می‌زد» ، وامرای تیموری رعایت جانب ایشان را بیش‌ازحد می‌کردند ، ولی این قدرت ونفوذ فقرای نقشبندیه از زمان حیات خواجه محمد پارسا شروع می‌شود . در **مقامات** خواجه عبیدالله احرار[۳۱] آمده است که زمانی خواجه عبیدالله از میرزاسلطان ابوسعید درخواست لغو اخراجات می‌کند واو درجواب می‌گوید : «مرا مال وجزیت بخشیـدن آسان‌تر است ازبخشیدن اخراجات ؛ زیرا که به‌نسبت باقی رعایـا ظلـم می‌شود» . و خواجه عبیدالله احرار جریان قبول خاطر خواجه‌محمد پارسا را درنزد شاهرخ‌تیموری

۲۷ــ **جشن‌نامهٔ محمد پروین گنابادی** ، مقالهٔ «نقشی ازنقشبندیه»، ص۲۷۸. ازاحمد طاهری عراقی .

۲۸ــ **الشقایق‌النعمانیه**، ص۲۸۵ .

۲۹ــ مراد عارف ریوگری خلیفهٔ خواجه عبدالخالق غجدوانی، ازخلیفگان سرسلسلهٔ خواجگان یـوسف همدانی است .

۳۰ــ جامی، **نفحات‌الانس** (چاپ توحیدی‌پور)، ص۳۹۲ ؛ واعظ کاشفی، **همان کتاب** (چاپ‌سنگی) ص۵۸.

۳۱ــ **مجموعه رسائل نقشبندیه** (کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران)، کتب خطی، شماره ۸۶۳۲ .

به‌میان می‌آورد: «فرمود که حضرت خواجه پارسا ــ قدس‌الله‌روحه ــ التماس نموده بوده‌اند که اخراجات ایشان را معاف دارند. حکام آن‌وقت این نوع جواب فرموده بوده‌اند. حضرت خواجه (خواجه پارسا) فرموده این باری نیست که ازصاحب‌شریعت واقع شده باشد، ظلمی است که ازشما واقع است، ما ازخود دفع می‌کنیم، اگر رعایا ازخود دفع تواند کرد. مارا به‌حسب شریعت ملامتی وگناهی نیست ...»

دربین شاهزادگان تیموری، تنها میرزا الغبیگ نسبت به دراویش نقشبندی بی‌توجه بود، و درمواردی به‌ایذای آنان نیز می‌پرداخت[۳۲]. او ازموقعیتی برای تخفیف مقام خواجه پارسا نیز استفاده می‌کند. وآن موقعیت سفر محمدبن محمدالجزری (۸۳۳ ه ق) برای تصحیح سند اسانید اعیان ماوراءالنهر به‌سمرقند پایتخت الغبیگ بود. الغبیگ خواجه پارسا را به‌سمرقند فرا می‌خواند وبا شیخ محمد جزری روبرو می‌کند وبنا به‌نوشتهٔ صاحب **رشحات**، درین آزمون عظمت مقام خواجه پارسا آشکار می‌شود[۳۳].

خواجه پارسا هرچند درقلمرو میرزا خلیل تیموری[۳٤] می‌زیست، وای با شاهرخ تیموری، با ارادتی‌که درحقش داشت، مکاتبات و روابط نزدیك داشت، واین امر سبب رنجش خاطر میرزا خلیل می‌شود، وخواجه را ازسرزمین خود می‌راند، ولی چند روز بعد شاهرخ سپاه به‌ملك میرزا خلیل می‌راند، ومیرزا درین جنگ کشته می‌شود[۳۵].

ارزش ومقام معنوی خواجه پارسا نه تنها درسلسلهٔ نقشبندیه بعداز خواجه بزرگ وعلاءالدین محمد عطار درمقام سوم قرار می‌گیرد، بلکه ازنظر علمی، خواجه

۳۲ــ مثلاً یك‌بار نظام‌الدین‌خاموش را کت‌بسته به‌پیش او می‌آورند، واین امر به‌سبب تهمتی بوده است که به‌فرزند نظام‌الدین خاموش در رابطه‌اش با یکی‌از محارم درباری، زده بوده‌اند. (واعظ کاشفی، **همان کتاب**، ص۱۱۱ــ۱۱۵).

۳۳ــ **مجموعه رسائل نقشبندیه** (چاپ سنگی) ص۶۰؛ طاهری عراقی، **مقدمه قدسیّه**، ص۱۵ وص۶۷.

۳٤ــ او نوادهٔ امیرتیمور گورکانی وفرزند میرمحمد جهانگیر است.

۳۵ــ واعظ کاشفی، **رشحات** ص۶۱.

پارسا بنیان‌گذار سنتهای علمی وادبی درطریقه نقشبندیه است . خواجه پارسا با آثار محققانه وپرمغز خویش مایهٔ شهرت سلسلهٔ نقشبندی ومعرف اصول علمی این سلسله است ، و دیگر علمای این سلسله درآثار خود «عیال وی» محسوب می‌شوند[۳۶] . ارزش آثار ومقام معنوی او باعث شده است که عبدالرزاق کرمانی در رسالهٔ مناقب شاه نعمت‌الله ولی، او وخواجه علاءالدین محمد عطار را در زمرهٔ کمّل زمان[۳۷] به‌شمار آورد ؛ هرچند که می‌دانیم، پیروان این‌دو سلسله، چندان میانهٔ خوشی باهم نداشته‌اند وجامی در **نفحات‌الانس** حتی یادی ازسرسلسله طریق نعمت‌اللهی نکرده است . ونیز همین عبدالرزاق کرمانی درهمین رساله از امیر سیدکلال نقشبندی به‌نیکی یاد نکرده است[۳۸] .

صاین‌الدین علی‌بن محمدترکه درنامهٔ شکوائیه (نفثه‌المصدور) به‌شاهرخ تیموری، با آگاهی به‌ارادت شاهرخ درحق خواجه پارسا، درچند مورد، اعمال وکتب خواجه پارسا را وسیلهٔ شفاعت‌قرارمی‌دهد و دربرائت ساحت‌خود ازتهمت، ازخواجه پارسا به‌بزرگی ونیکی یادمی‌کند[۳۹] ؛ ونام او را در زمرهٔ بزرگان صوفیه، چون خواجه عبدالله انصاری وخواجه محمدعلی حکیم ترمذی وشیخ سعدالدین حموی می‌آورد، وفصلی از سخنان او را دربارهٔ علم ظاهر وباطن می‌آورد[۴۰] .

۳۶ــ احمد طاهری عراقی، **همان مقاله** ، جشن‌نامه محمدپروین گنابادی .

۳۷ــ ژان اوبن، **مجموعه درترجمه احوال شاه نعمت‌الله ولی** (تصحیح) ، (تهران ۱۳۳۵)؛ ص۶۴ .

۳۸ــ شاه نعمت‌الله ولی (۸۳۴ هـ ق) چون خبر وفات خواجه پارسا را شنید، این عبارت فرمود : «همانجا یازید که ازآنجا تازید» (جامی، **نفحات‌الانس** ، ص۳۹۵؛ محمدجعفر محجوب، **طرایق‌الحقایق** (تصحیح)، ج۳، ص۴ ؛ ژان اوبن، **همان کتاب** ، ص۱۲۲) .

۳۹ــ صاین‌الدین علی‌بن محمد ترکه، **چهارده مقاله** ، به‌تصحیح سیدعلی بهبهانی وسید ابراهیم‌دیباجی، ص۱۷۲، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۳ .

۴۰ــ نظر به‌اینکه صاین‌الدین علی درسال ۸۳۵ وخواجه پارسا درسال۸۲۲ ازدنیا رفته‌اند، وصاین‌الدین علی ازخواجه پارسا با لفظ «قدس سره» یاد می‌کند، تاریخ نوشتن این نامه‌ها بعداز وفات خواجه پارسا و دراواخر عمر صاین‌الدین علی بوده است . قراین امر نشان می‌دهد که شاهرخ نیز ازنفوذ علما وصوفیه هراسناك بوده وبه‌عللی، شاید به‌علت ترویج عقاید محیی‌الدین، آنان‌را تعقیب می‌کرده است .

جای تعجّب است که جامی، هرچند از زندگی خواجه سخن می‌گوید ، ولی از آثار او که اغلب اساس کار تألیفات‌او را تشکیل می‌دهد، سخنی به‌میان نمی‌آورد[٤١] ؛ هرچند کتابهای : **حواشی برمؤلفات خواجه پارسا** ، **شرح رباعیات پارسا** و **سخنان خواجه پارسا** ، ازآثار خود جامی دلیل اعتقاد باطنی وعلمی او به‌خواجه محمد پارساست[٤٢] .

میراث علمی سلسلهٔ خواجگان بعداز خواجه بزرگ، توسط خواجه محمد پارسا و دست‌پروردگان او غنی‌تر می‌شود . بعداز بهاءالدین نقشبند درحجر تربیت خواجه محمد پارسا عدهٔ زیادی تربیت یافته‌اند . وازجملهٔ مریدان وبزرگان اصحاب وشاگردان خواجه پارسا می‌توان از ابوالقاسم‌بن محمدبن مسعود بخاری صاحب رسالهٔ **بهائیه**[٤٣] واحمدبن محمودالمدّعو بمعین‌الفقراء مؤلف **تاریخ ملازاده**[٤٤] نام برد ونیز خواجه نقشبند تربیت خواجه علاءالدین غجدوانی[٤٥] را به‌عهدهٔ خواجه پارسا واگذار کرده بوده است .

٤ـ آثار خواجه محمد پارسا

١ـ آداب‌السالکین[٤٦]

٢ـ الاربعون حدیثاً[٤٧]

٤١ـ جامی . **نفحات‌الانس** ص٣٩٢، ٣٩٦ ؛ علی‌اصغر حکمت . **همان کتاب** . ص١٧٧ ، ١٧٨ ، ١٧٩ .

٤٢ـ به‌نظر می‌رسد که این امر دراثر دوتیرگی بوده است که بعداز بهاءالدین نقشبند دراین سلسله ایجاد شده وجامی پیرو تیره‌ای بوده‌است که به‌علاءالدین عطار؛ داماد وخلیفهٔ بهاءالدین نقشبند می‌رسد ؛ درصورتی‌که فرقهٔ دیگر خواجه پارسا را مقدم داشته‌اند .

٤٣ـ واعظ کاشفی ، **همان کتاب** ، ص٣١ (بعداز بهاءالدین نقشبند، سلسلهٔ خواجگان علاوه برنقشبندیه به‌مناسبت لقب خواجه بزرگ بهاءالدین بهائیه، نیز نامیده شده‌اند) .

٤٤ـ گلچین معانی، **تاریخ ملازاده** (به‌اهتمام) (تهران ١٣٣٩ ش)، ص١٧ .

٤٥ـ جامی، **همان کتاب** ، ص٣٩٩ .

٤٦ـ احمد منزوی، **همان کتاب** ، ص١٠١١ .

٤٧ـ کارل بروکلمان، ٢٨٣/١١؛ محمداخترچیمه همان مقاله، ص٤٦٧ـ٥٠٢ .

۳ــ **انفاس قدسیه**[٤٨] (این رساله مشتمل بر۲٦ مکتوب است ــ مخطوطات شیرانی، دانشگاه پنجاب لاهور) .

٤ــ **انیس الطالبین وعدّة الطالبین**[٤٩] : درشرح مقامات خواجه بهاءالدین نقشبند (۷۹۱ هـ ق) ، درچهارقسم ، ۲٦۰۰ بیت .

٥ــ تحقیقات : درعرفان واخلاق وآداب سلوک، که ابواب وفصول نداشته و خواجه محمد زاهد کابلی آن‌را مبوّب کرده است و دیباچه‌ای برآن ساخته است[٥٠] .

٦ــ تفاسیر :

الف) تفسیر ازسورۀ ملک تا نبأ[٥١]

ب) تفسیر سورۀ فاتحه[٥٢]

ج) تفسیر سوره‌های: قدر، الم یکن البیّنة، زلزال، عادیات، قارعه، تکاثر، عصر، همزه[٥٣]

د) تفسیر سورۀ «یس»[٥٤] .

۷ــ **جامع الکلم**[٥٥]

٤٨ــ نقل از **مقدمۀ قدسیه** . به‌کوشش ملک محمد اقبال (چاپ راولپندی) .

٤٩ــ علاوه برکتاب فوق‌الذکر، کتابی ازملاحسام‌الدین خواجه یوسف حافظ بخاری، درستایش شیخ بهاءالدین نقشبند وسرگذشت او به‌همین نام موجود است (پاریس ۹٦۸/۱۱ S . P) با تاریخ کتابت ۱۰۰۹ــ فیلم آن درکتابخانۀ مرکزی دانشگاه تهران، ش ۷٤۳ و۱۱۰٦ (**فیلم‌ها** ــ۱ــ۷۳٤ و۱ــ٥٦٥) ؛ احمد منزوی، **همان کتاب** ، ص ۱۰٥٥ .

٥۰ــ علاوه برخواجه پارسا، علمای دیگر نیز کتبی به‌همین‌نام دارند . رک : احمد منزوی، **همان کتاب** ، ص۱۰۷۷ .

٥۱ــ حاجی خلیفه، **همان کتاب** و ذیل آن .

٥۲ــ رک : کتابخانه ملک (۱۸۲/۱) مرادملا، ۷۲ .

٥۳ــ فیلم آن درکتابخانه مرکزی دانشگاه تهران (ش۹٤ ــ فیلم‌ها ٥٤/۱) **موجود است** .

٥٤ــ **مقدمۀ قدسیّه** (چاپ راولپندی) ومحمداختر چیمه، **همان مقاله** ، ص٤۹۸ .

٥٥ــ رک : طریقه خواجگان، عبدالحی حبیبی، ص١٤ .

۸ــ **رساله در ذکر ۷۲ فرقهٔ اسلام**[56]

۹ــ **رساله فی طریق ذکر خفی**[57]

۱۰ــ **رساله درباب قصیدهٔ ابن‌فارض**[58]

۱۱ــ **رمزالاقطاب**[59]

۱۲ــ **زمان ومکان** (گفتاری است گزیده از «فصل‌الخطاب»)[60]

۱۳ــ **سخن راست** (که از روی «فصل‌الخطاب» ساخته شده است)[61]

۱٤ــ **شرح رباعیات خواجه محمد پارسا**، گزارش از عبدالرحمن جامی است[62].

۱۵ــ شرح **فصوص‌الحکم**[63]

۱٦ــ عقاید : این گفتار از روی متن **السوادالاعظم** ابوالقاسم اسحق فرزند محمد فرزند اسماعیل حکیم سمرقندی (متوفی ۱۰ محرم ۳٤۲)، که پیرامون ۲۹۰ هجری قمری در ٦۲ مسئله ساخته بوده یا از روی ترجمهٔ آن‌که به‌دستور نوح فرزند منصور سامانی نزدیك ۳۷۰ هجری قمری به‌نگارش درآمده بوده، برگزیده است. خواجه پارسا ازمسئلهٔ ۵٦ کتاب **سوادالاعظم**، یا ترجمهٔ آن نیز برگزیده و رسالهٔ **عقاید فرق اسلامی** را ساخته است[64].

٥٦ــ طاهری عراقی. **مقدمهٔ قدسیّه**. «فهرست مخطوطات شیرانی» ۲۸۵/۲.

٥۷ــ سعید نفیسی، **همان کتاب**، ص٧٦٦.

٥٨ــ ملك‌محمد اقبال. **مقدمه قدسیه** ص۲٦ــ۳۸.

٥٩ــ نسخ کتابخانه خطی سیدمحمدعلی قاضی طباطبایی (ازسیدعبدالعزیز طباطبایی)

٦٠ــ احمد منزوی. **همان کتاب**. ذریعه، ۲۳۲/۱٦.

٦۱ــ فیلم آن در دانشگاه تهران، ش۲۹۲۷ (فیلم‌ها ۷٤۳/۱) موجود است.

٦۲ــ رك : احمد منزوی. **همان کتاب**.

٦۳ــ متن حاضر (بعداً توضیح داده می‌شود).

٦٤ــ دانش‌پژوه، نسخه‌ها ــ **کشف‌الظنون** ۱۰۰۸/۲ ــ **هدیةالعارفین** ۱۹۹/۱ ؛ احمد طاهری عراقی. «السوادالاعظم اسحق سمرقندی»، (مقاله) درمجلهٔ **راهنمای کتاب**، سال ۱٤ (۱۳۵۰)، شماره ٤ــ٦، ص ۲۷٤ــ۲۸۸ ؛ احمد منزوی، **همان کتاب** (کتابخانه مجلس شورا)، نوشتهٔ خود پارسا در۲۹ رجب ۷۹۵).

۱۷ــ **فصل‌الخطاب لوصل‌الاحباب‌الفارق بین‌الخطاء والصواب** : درهشت باب در عقاید مشترك میان شریعت وطریقت نگاشته شده است[۶۵] .

۱۸ــ **الفصول‌الستّه** : درحدیث[۶۶]

۱۹ــ **قدسیّه** : کلمات خواجه بهاءالدین نقشبند که خواجه محمد پارسا آن‌را جمع‌آوری وشرح کرده است[۶۷] .

۲۰ــ کشفیه[۶۸]

۲۱ــ کلمات[۶۹]

۲۲ــ محبوبیّه ، درمناقب مرشد خود بهاءالدین نقشبند[۷۰]

۲۳ــ مسئلهٔ خلق‌الافعال[۷۱]

۲٤ــ **مسلك‌العارفین** : درمناقب نقشبندیّة وطریقت آنان[۷۲] .

۲۵ــ مناسك حج[۷۳] .

۲٦ــ منطق‌الطیر[۷٤] .

٦۵ــ احمد منزوی. **همان کتاب** . فهرست میکروفیلمهای‌دانشگاه تهران (این‌کتاب درسال ۱۳۳۱ در تاشکند به‌طبع رسیده است) وفیلم شماره ۲۲۸۳ و۲۲۹۹ دانشگاه تهران .

٦٦ــ بروکلمان ۲۸۳/۱۱ .

٦۷ــ این کتاب همزمان در راولپندی وتهران درسال ۱۳٤۵ چاپ شده است .

٦۸ــ احمد منزوی، **همان کتاب** .

٦۹ــ احمد منزوی، **همان کتاب** ، ج۲ . فهرست میکروفیلمهای دانشگاه تهران، فیلم شماره ۱٤۵٤ عکس ۳۹۸٦ .

۷۰ــ رك : فهرست نسخ خطی مجلس شورای ملی ۱۷۷/۵ .

۷۱ــ بروکلمان ۲۸۳/۱۱ (ازمقدمه قدسیه، چاپ احمد طاهری عراقی) .

۷۲ــ سعید نفیسی، **همان کتاب** ، ص ۷۸۱ .

۷۳ــ حاجی خلیفه، **همان کتاب** ، ۱۸۳۱/۲ .

۷٤ــ آقای علی‌اصغر امینیان درپایان‌نامهٔ دکتری خویش ازین کتاب نام برده است . ولی مآخذی برای آن نیاورده است .

۵- ویژگیهای شرح خواجه محمد پارسا بر کتاب فصوص‌الحکم ★

درمسیر فرهنگ اسلامی به‌جرئت می‌توان ادعا کرد، که کمتر کتابی (غیراز کتب خاص مذهبی) به‌اندازهٔ کتاب **فصوص‌الحکم** ابن‌عربی مورد استقبال پژوهندگان معارف اسلامی قرار گرفته است. شروحی‌که براین کتاب از زمان حیات مؤلف تا زمان حاضر نوشته شده، خود گویای این امر است[۷۵]؛ ونیز کمتر کتابی به‌این‌حد مورد اعتراض و رد وتکفیر علمای قوم قرار گرفته است. این دوامر بیان‌کنندهٔ نفوذ واعتبار این کتاب درافکار عرفانی وکلامی قوم است؛ واگر به‌نفوذ این عقاید درادب فارسی وعربی و سایر زمینه‌های اندیشه توجه شود، خود بحث مفصل وجالبی خواهد بود، که از حدود این بحث خارج است[۷۶].

دربین شروح‌متعدد کتاب **فصوص‌الحکم**، اعتبار چند شرح به‌حدی است که سالیان سال درحوزه‌های علمی ازآن شروح به‌مثابه کتب شناختهٔ حلقه‌های درسی استفاده شده است، وهنوز نیز این اعتبار را حفظ کرده‌اند، وبراین شروح حواشی و شروحی دوباره ومکرر نوشته شده است. تدریس پاره‌ای ازکتب ازجمله کتاب **فصوص‌الحکم** درحوزه‌های علمی ازاعتبار وامتیاز کلی برخوردار بوده‌است، ومدرسین این کتابها درسلسله استاد وشاگردی دارای شجرهٔ طیبه‌ای بوده‌اند، که بازگوکردن این رشته سردراز دارد[۷۷].

★ شرح احوال وآثار خواجه محمد پارسا علاوه برکتب تراجم واحوال در**مقدمهٔ قدسیه** چاپ تهران احمد طاهری عراقی و راولپندی (چاپ ملک‌محمد اقبال) و درمقاله محمد اخترچیمه آمده است.

۷۵- برای آگاهی ازبرخی ازشروحی‌که بر**فصوص‌الحکم** نوشته شده است، رك: حیدر آملی، **مقدمهٔ نص‌النصوص** (مقالهٔ عثمان یحیی). این مقاله شامل تمام شروح فارسی وترکی وعربی نیست وعثمان یحیی ازکتابخانه‌های ایران وهند وپاکستان، استفاده نکرده است.

۷۶- شیخ‌الاسلامی، «تصویر انسان کامل درفصوص ومثنوی» (مقالهٔ تحقیقی)، **مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات تهران**؛ شماره ۹۱-۹۲.

۷۷- برای نمونه دراین زمینه رجوع شود به: منوچهر صدوقی (سها)، **تاریخ حکما وعرفاء متاخرین صدرالمتالهین**، چاپ انجمن فلسفه (تهران ۱۳۵۹). (این سلسله‌ها درکتب طبقات ونیز رجال فرق گوناگون یکی‌از اهم مسائل در درك مفاهیم عقلی ونقلی آن فرقه است).

به‌طوری‌که قبلاً متذکر شدیم ازشروح معتبر، بلکه اولین آنها برکتاب **فصوص‌الحکم**، شرح مؤیدالدین جندی است که اغلب علمای فن ازهردوجنبه او را شارح نخست این کتاب شریف قلمداد کرده‌اند. اگر عده‌ای ازطلبهٔ علوم را عقیده براین‌است که خود صدرالدین قونیوی شارح نخستین کتاب **فصوص‌الحکم** بوده و دوکتاب **فکوک** و **نصوص** او را شرح بر **فصوص** دانسته‌اند، صحیح نیست؛ زیرا هرچند صدر قونیوی شاگرد مستقیم وپسرخواندهٔ شیخ اکبر بوده است، ولی تاحال کتابی‌که شرح جمله به‌جملهٔ **فصوص‌الحکم** باشد، ازاو دیده نشده است؛ واگر او چنین‌کاری را انجام داده بود، دیگر احتیاجی نبود که ازشاگردش جندی پس‌از شرح وتوضیح **خطبه‌الکتاب فصوص** بخواهد تا استعدادش را درین باره بیازماید وبه‌صراحت او را به‌شرح کتاب **فصوص** فرمان دهد، که اشارت شیخ در مرید حکم محسوب می‌شود[78]. علی‌اصغر حکمت درکتاب **جامی** متذکر این نکات شده و درشرح حال شیخ مؤیدالدین جندی می‌نویسد:

«شیخ مؤیدالدین جندی ازشاگردان صدرالدین سابق‌الذکر وازعلمای علوم‌ظاهری وباطنی است ونخستین کسی است که کتاب **فصوص‌الحکم** را شرح کرده است[79]».

دومین شرح معتبر، شرح شیخ عبدالرزاق‌کاشانی (۷۳۵)، شارح **منازل‌السائرین** ومؤلف کتاب **الاصطلاحات وتأویل‌الایات** است. او معاصر شیخ عزالدین محمودکاشانی صاحب **مصباح‌الهدایه** درشرح آزاد کتاب **عوارف‌المعارف** سهروردی ومرید شیخ نورالدین عبدالصمد نطنزی است واو نیز ازمریدان عبدالرحمن علی‌بن بزغش واو نیز مرید پدرش علی‌بن بزغش شیرازی ازمریدان شیخ شهاب‌الدین سهروردی صاحب **عوارف‌المعارف**، همزمان شیخ‌اکبر محیی‌الدین ابن‌عربی است. کاشانی درآغاز شرح خود برای تأیید کار خود به‌شرحی‌که شیخ مؤید نوشته واو این کتاب را درنسخه‌ای

۷۸ــ صدرالدین قونیوی خود بزرگترین مبلغ وشارح افکار شیخ محیی‌الدین بوده وبا تربیت شاگردانی چون جندی وفخرالدین عراقی وسیف‌الدین فرغانی درنشر افکار شیخ‌اکبر نقش مؤثری داشته است.

۷۹ــ علی‌اصغر حکمت، **همان کتاب**، ص۱۶۹، حاشیهٔ ۳. همچنین نسخهٔ خطی بسیار جالبی ازشرح جندی به‌شمارهٔ ۳٤۳ درکتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران موجود است.

به‌خط شارح که برای صدرالدین قونیوی قرائت شده دیده است، اشاره می‌کند. شاید این سخن حاکی ازین باشد که شیخ مؤیدالدین جندی شرح **خطبة‌الکتاب فصوص** را از نظر شیخ صدرالدین گذرانده است، والاّ این سخن با توضیحی که شیخ مؤید درمقدمهٔ شرح خود می‌آورد، مطابقت ندارد.

دربین شروح **فصوص**، شرح کاشانی یکی‌از عمیق‌ترین واصیل‌ترین شروح **فصوص** به‌شمار می‌آید. قدرت فکر وباریك‌اندیشیهای کاشانی نه تنها درشرح **فصوص**، بلکه درسایر کتابهای او، مثل شرح **منازل‌السائرین** بی‌نیاز از تعریف است.

سومین شرح معتبر دربین شروح **فصوص** شرحی است که قیصری (شرف‌الدین داودبن محمود قیصری ساوی رومی) بر کتاب **فصوص‌الحکم** نگاشته است. او در تصوف، شاگرد ومرید عبدالرزاق کاشانی بوده، که خود درمقدمهٔ شرح خود بر **فصوص** به‌این سخن اشاره می‌کند: «... یقول‌العبدالضعیف داودبن محمودبن محمدالقیصری — انجح‌الله مقاصده فی‌الدارین و وفقنی‌الله تعالی وکشف انوار أسراره و رفع عن عینی قلبی أکنّة أستاره وأیدّنی فی‌التأییدالربّانی باعلام رموزه والتوفیق‌الصمدانی باعطاء کنوزه وساقتنی‌الاقدار الی خدمة مولانا الامام‌العلامة ... عبدالرزاق جمال‌الدین أبی‌— الغنایم‌القاشانی — قدس‌الله روحه ونوّر ضریحه — وکان جماعةالأخوان‌المشتغلین بتحصیل‌الکمال‌الطالبین الاسرار حضرت ذی‌الجلال والجمال شرعوا فی قرائة کتاب فصوص‌الحکم[80] ...»

قیصری شرح کتاب **فصوص‌الحکم** را گویا زمان قرائت **فصوص** نزد استاد بزرگ خود عبدالرزاق کاشی نوشته است. و درمقایسهٔ شرح کاشانی با جندی می‌توان استنباط کرد که او تقریرات استاد را ضبط می‌کرده است وبعدازآن تقریرات، شرح **فصوص‌الحکم** را ترتیب داده است. موارد زیادی ازشرح او مأخوذ ازشرح استاد است واین موارد را می‌توان به‌طور مفصل درشرح «فص خالدی» این‌دوشرح مشاهده کرد[81].

۸۰— داود قیصری، **شرح فصوص‌الحکم**، (چاپ ملك‌الکتاب، سال ۱۳۰۰)، «مقدمه».

۸۱— جلال‌الدین آشتیانی، **شرح مقدمهٔ قیصری**، ص۱۶.

شرح قیصری بیش‌از دوشرح معتبر بالا، ازطرف مدرسین حوزه‌های علمی استقبال شده است ؛ وشاید این‌اقبال دراثر سبك نگارش کتاب ونیز روش خاصی باشد که شارح درشرح خود اتخاذ کرده وبه‌هردوجنبهٔ معنوی وصوری کلام و حل مشکلات آنها توجه کرده است .

شرح خواجه پارسا، با آگاهی ازکیفیّت شروح معتبر بالا، دارای امتیازات چندی است :

۱ــ پارسا اساس شرح را برشرح شارح نخستین قرار داده است، وبا احاطهٔ کاملی که برافکار ابن‌عربی داشته، شروح معتبر این کتاب را نیز به‌طوری‌که خواهیم دید زیرنظر داشته است[۸۲] . دربین شروح متعددی که از زمان شیخ‌اکبر (٦۳۲) تا زمان خواجه محمد، حدود اواخر قرن هشتم واوایل قرن نهم نوشته شده بود . سه شرح وهمچنین روش کار شارحین این سه شرح دربیان دقیق وصحیح افکار ابن‌عربی بیشتر مورد توجه بوده است . ولی چنانکه مشهود است : اولاً شروح بالا دربیان گوشه‌های اندیشهٔ ابن‌عربی متمم یکدیگرند وهیچکدام ازین شروح، دربیان افکار ابن عربی حد اعتدال را مراعات نکرده‌اند وعنان قلم دردست افکار عرفانی وتنزلات روحانی بوده، و درهرجا به‌هر اندازه این باران رحمت نازل می‌شده است ، قلمی می‌کرده‌اند . چنانکه پارسا درمقدمهٔ شرح خود می‌گوید : «... وجمعی از محققان این قوم ــ رحمهم الله ــ درشرح وبیان مشکلات این کتاب ید بیضا نموده‌اند، واین حصار محکم بنیان را به‌قوت بازوی بیان بگشوده‌اند . اما درمیدان بسط عنان بیان فرو گذاشتند، وتطویل در شرح معضلات آن لازم داشتند، وبعضی ازضعفای طلبه به‌سبب بسط کلام وقصور افهام، حقایق و رموز کتاب که اصل مطلوب است ضبط نتوانستند کرد[۸۳] ...»

سعی جمیل پارسا درین شرح براین بوده است که ضمن نگهداری اصالت گفتار ابن‌عربی، به‌شرح مشکلات کتاب پرداخته وازتطویل واطناب پرهیز کند ؛ وی قبل‌از

۸۲ــ مواردی راکه پارسا مستقیماً ازشرح جندی اتخاذ کرده است ونیز مواردی‌که ازشرح قیصری و کاشانی استفاده کرده درصفحات پنجاه‌ودو و پنجاه‌وسه پیشگفتار (جدول تطبیق دوشرح فوق‌الذکر) آمده است .

۸۳ــ «مقدمه» شرح حاضر، ص۳ .

آغازشرح، کلیدی‌راکه بیانگراساس افکاراصحاب وحدت وجودبوده‌است، به‌عنوان‌مقدمه آورده است . معضلات کتاب را با بیانی روشن ـ همانند چراغی‌که فـراراه گمشدگان وادی طلب‌باشد ـ توضیح‌داده ودرموارد مشابه ازتکرارآن خودداری‌کرده‌است . محلی ازمشکلات که محتاج ستر وپنهان‌گویی بوده، آن‌مورد را به‌زبان وقلم شارح نخستیـن سپرده، و درمواردی نیز عین آن جملات را به‌فارسی بیان کرده است .

برای روشن‌شدن مواردی که‌پارسا مستقیماً ازشرح شارح نخستین با حـذف حشو و زواید آورده است، ونیز برای آسان‌شدن کار محققانی‌که درمقـام مقایسه و تطبیق شروح **فصوص‌الحکم** برخواهند آمد، مواردی راکه خواجه پارسا، خـواه بـا بیان «شیخ مؤید گوید» ویا «قال‌الشارح‌الاول» یا بدون ذکر نام شارح نخستین آورده است، به‌صورت جدولی ارائه داده می‌شود[۸۴] .

هرچند خواجه پارسا خود معترض بسط کلام درحد شرح قیصری و کـاشانی است واین‌گونه محققان را، شاید به‌لحاظ اینکه می‌خواهند اسرار هویدا بکنند بـه‌باد انتقاد می‌گیرد، ولی خود دربیان پاره‌ای ازموارد نیازمند شروح مذکوره می‌شود کـه چند مورد ازآن را بیان می‌کنیم :

قیصری		پارسا (متن حاضر)
ص : ۹٦	=	۱۲۳ـ۳
ص : ۱۰٦	=	۱۳۳ـ۷

۸٤ـ این جدول شامل تمام مواردی است که خواجه پارسا، عین جملات شرح جندی را با حذف حشو و زواید جملات، ویا با انتخاب جملاتی ازیك قسمت ازشرح جندی، آورده است، والاّ اگر همه مواردی‌را که پارسا ازجندی یا ازشارح مقدم متاثر بوده، خواه فارسی یا عربی، آورده شود، خود فصل مفصـل و جداگانه‌ای خواهد شد . این‌گونه ازتاثیرات دربیان اندیشه‌های یك نحله درتمامی علمای آن مسلك درحدّ تام دیده می‌شود، چون هدف همه، بیان یك امر است، وتازه این بیان‌را بزرگان قوم، سینه به‌سینه ازاستاد به شاگرد دریافت می‌کنند ونیز به‌لحاظ صداقت وامانت دربیان می‌کوشند تا جملات تغییر کمتری داشته‌باشد . یك حرف بیش نیست سخن عشق و وین‌عجب/ازهر دهان‌که می‌شنوم نامکرر است . (رك : صفحات پنجاه‌و دو وپنجاه‌وسه پیشگفتار) .

ص: ۱۱۸ = ۱۶–۱۳۶[۸۵]

برای آگاهی ازچگونگی برداشت کاشانی ازشرح جندی وهمچنیـن قیصری از دوشرح ماقبل و رکن‌الدین شیرازی ازشرح قیصری، طالبین را بـه «فص خـالدی» (فص ماقبل فص محمدی) که ازفص‌های مختصر است، راهنمایی می‌کنیم. هرکـدام ازین شروح با مختصر تفاوت تقریباً همان مطالبی را بیان می‌کنند که مؤیدالدین‌جندی آورده است.

۲ــ خواجه پارسا علاوه بر شروح **فصوص** به‌کتب شیخ‌اکبر آشنـا بـوده و در مواردی‌که شیخ در **فصوص** به‌کتاب **فتوحات مکّی** اشاره می‌کند، شارح با ذکر بـاب وفصل مطلب موردنظر، جوینده را به‌اصل کتاب راهنمایی می‌کند وخلاصهٔ بحث مورد نظر را درجملاتی‌کم‌حجم وپرمعنی‌بیان می‌کند[۸۶]. وچون این‌گونه ارجاعات در شـروح ماقبل نیز مشاهده می‌شود، به‌نظر می‌آید که در دوره‌های نخستین تعلیم وتعلم آثـار وافکار ابن‌عربی، روش تدریس مدرسان توامان با سایر کتب ومقالات ابن‌عربی بـوده است، ومدرس درتوضیح معضلات **فصوص** شاگردان را به‌کتب ومقالات دیگر محیی‌ـ الدین راهنمایی می‌کرده است. این روش حاکی‌از وسعت‌اطلاع وتسلط آنان درتدریس درس خود واعتقاد به‌مفاهیم واصول آن درس بوده است.

۳ــ خواجه پارسا درشرح خود نه تنها به‌شرح مصطلحات قوم توجـهی عمـیق دارد[۸۷]، بلکه به‌شرح معضلات متن فصوص وعقاید ابن‌عربی نیز توجه خاصی دارد:

الف) در مواردی واژه‌های اصطلاحی قرآن را با نظر مفسران قرآن شرح می‌کند

۸۵ــ داود قیصری **همان کتاب**؛ دراین کتاب یا ازاصل عربی استفاده شده ویا به‌فارسی ترجمه شده است.

۸۶ــ متن، ص۸۳ــ۱۳۲.

۸۷ــ مقدمهٔ متن، ص۱ــ۱۴. این‌گونه توضیحات واشارات درشروح مختلف دارای مشابهتهایی است. برای نمونه در شرح قیصری وکاشانی و رکن‌الدین شیرازی وخواجه پارسا، دراغلب موارد این مشابهـات دیده می‌شود ولی درپاره‌ای ازشروح برای مثال درشرح قیصری و رکن‌الدین شیرازی این اشارات وتنبیهات مفصل و دربرخی دیگر مثل شرح کاشانی وبالی وپارسا مختصر وکم است.

(حمد: ص ۱۱ــ۱۲ــصلوات، ص۱٤ ــ وراثت ص۲۰).

ب) دربارهٔ فرق مترادفات معنوی در واژه‌ها توضیح می‌دهد وکلام خود را به مباحث معانی وبیان می‌کشاند (فرق جودوکرم، ص۱۵ ــ نفث و روع، ص۱۸ ــ مشیت وارادت، ص۲۱ ــ قدوس وسبّوح، ص۱۰۱).

ج) علت مجهول آوردن ویا علل آوردن فعلی را درباب خاصی توضیح می‌دهد. (أریتها ص۱٦).

د) به‌موارد صرفی ونحوی متن با آگاهی کامل اشاره می‌کند و در روشن کردن معنی می‌کوشد.

مثال: (السمع والطاعة منصوب است ... ص۱٦).

هـ) یکی‌از مشکلات فهم کتاب **فصوص** مراجع ضمایر است. شارح در موارد ضروری مراجع ضمایر را نشان می‌دهد.

ص ۲۱ : ضمیر مؤنث در لایبلغها واعیانها عاید به‌اسماء است . . .

ص ۲۳ : ضمیر «له» راجع به‌محل است . . .

ص ۲۷ : ضمیر ارواح عاید به‌عالم است . . .

ص ۳۰ : ضمیر در الاتراه عاید است به‌انسان کامل . . .

ص ۳۳ : ضمیر در ذاته راجع به‌احد است . . .

ص ٤٤ : ضمیر درفیه راجع است به‌حادث . . .

ص ۵۰ : ضمیر در هو شاید که عاید به‌عالم باشد . . .

ص ۵۵ : ضمیر در «له» عاید به‌عالم وضمیر درعنه . . .

و) گاه درتوضیح جملات خبری وشرطی گره‌گشایی می‌کند (ص ۲٤، و «قدکان» به‌معنی حال است، جواب شرط مقدر است، یعنی اذا کان . . .)

ز) گاه احتمالات اعتبار جمله‌ها را درشرایط مختلف شرح داده وسپس نظر خود را بیان می‌کند (ص ۲٦ : شرح، این جمله را سه اعتبار است . . . ص۲۷ : یعنی جمعیتی‌که انسان راست ازسه‌جهت است . . .)

ح) بحث درمعانی مفردات: (ص ۹۲، س.۱۰ : با در بتقلّب، به‌معنی مع است...)

ط) بحث درآرای محققان درنحوهٔ استنباط معنی: (اما معنی‌جمع تنزیه وتشبیه

درنصف آیه، برقول محقّقی که می‌گوید، که «کاف» در «کمثله» زایده نیست، این بود که . . .)

ی) توضیحات شارح دانشمند با قراینی که به‌دست می‌دهد، بیانگر این است که نسخ متعددی دراختیار داشته است و درشرح کتاب **فصوص** اکتفا به‌یك نسخه نکرده است : (ص ٢٦ ... و دربعضی نسخ است‌که : وان فیها فیما تزعم‌الاهلیّة ...)

موارد بالا نمونه‌ای است ازمهارت وآگاهی پارسا درحل مشکلات کتاب **فصوص** ؛ هرچند دراین‌کار شارحین دیگر نیز توجهی تام دارند، ولی با مقایسهٔ موارد مشابه، لطف بیان وسلاست گفتار وباریك‌اندیشی پارسا چیز دیگری است . شارح درشرح مشکلات منطقی وکلامی وفقهی واصولی نیز به‌بهترین وجه رسالت خود را انجام داده است وعقاید ارباب ملل ونحل را با ساده‌ترین وگویاترین روش بیان می‌کند . که متن کتاب حاضر نه دریك مورد، بلکه در دهها مورد بیانگر این شیوهٔ گفتار است .

٦ــ سبك نگارش وانشای پارسا

شیوهٔ نگارش پارسا دربین نوشته‌های سدهٔ هشتم ونهم دارای مقام ممتازی است . از ویژگیهای نثر او سادگی و روانی وپرباری ونیاوردن حشو و زواید وبیان محکم ومستقیم مطالب وآوردن تمثیلات وتشبیهات وتأویلات قرین به‌ذهن است . هر چند خصوصیات بالا ویژهٔ نوشته‌های فارسی صوفیه درین دوقرن است[٨٨]، ولی با مقایسه، می‌توان روانی وانسجام نثر پارسا را برنوشته‌های مشابه معاصرینش‌برگزید. وبه‌جرئت می‌توان فارسی‌نویسی او را درحد **تذکرةالاولیای** عطار و **کیمیای سعادت** غزالی قرار داد، جزاینکه خواجه پارسا کلام خودرا به‌مقتضای حال با احادیث واقوال پیامبر وبزرگان دین آرایش می‌دهد واین امر درضرورت مشرب اوست که آن اتباع سنت مصطفوی است[٨٩] .

٨٨ــ برای مثال : صاین‌الدین علی ترکه، **همان کتاب** ؛ ژان اوبن، **همان کتاب** (مجموعه درترجمه احوال شاه نعمت‌الله ولی) .

٨٩ــ بهاءالدین نقشبند گوید : «طریقهٔ ما ازنوادر است . عروةالوثقی است . چنگ‌در ذیل متابعت‌سنت مصطفی (ص) زده‌ایم واقتدا به‌آثار صحابهٔ کرام او (رض) نموده» . صلاح‌بن مبارك بخاری، **انیس‌الطالبین وعدةالسالکین** ، ورق ٢٨؛ جامی، **نفحات‌الانس** ، ص٣٧٨ و٤١٣؛ طاهری عراقی، **همان کتاب** ، ص٥٠ــ٥١.

در شرح **فصوص** (کتاب حاضر) پارسا مثل نوشته‌های شخصی خود آن آزادی بیان را نداشته است؛ زیرا کار او روشنگری مطالبی بوده است که استاد ازل گفته بوده است. با علم به‌اینکه عقاید ابن‌عربی در **فصوص** دارای ابهام وپیچیدگی خاصی است وبیان شیخ‌اکبر مخصوصاً در **فصوص** بیانی سمبولیك وپراز ابهام واستعاره است، شرح و دوباره‌گویی و روشنترکردن چنین سخنانی در زبانی دیگر (فارسی) کار چندان سهلی نیست که شارح محترم به‌این سادگی و روانی بیان می‌دارد. ضرورت شرح ایجاب می‌کند که شارح با زبان‌اصطلاحی ومشحون ازکلمات قوم مطلب خود را بیان کند (البته این اصطلاحات را جابجا و درمورد اولیه‌اش به‌نحو ایجاز توضیح داده است؛ مثلاً، اگر درخطبه وسرآغاز کتاب می‌گوید: «حمد بیغایت آن فاطر حکیم را، که آثار انوار صبح وجود را، ازقعر چاه ظلمت‌آباد عدم برآورد ...»؛ درصفحات بعد، هریك ازکلمات: حمد، فاطر، حکیم، وجود، عدم را از دیدگاه اصحاب این نحله شرح می‌دهد[۹۰]). ولی اصطلاحات منطقی وکلامی واصطلاحات مربوط به‌معانی‌وبیان وصرف ونحو را دیگر شرح نمی‌گوید، که این علوم خود مقدمه‌ای است برای سالك این فن شریف، تا بتواند قدم درمیادین اصحاب کشف وشهود نهد وبه‌بال برهان وخیال در اوج معانی پرواز کند وآنچه نادیدنی است آن بیند.

نثر خواجه پارسا درانشای این شرح دارای خصوصیاتی است که به‌پاره‌ای از آنها اشاره می‌کنیم:

الف) اغلب، جملات ساده وکوتاه وبدون حشو و زواید به‌کار می‌برد، واین روش را درانتخاب مطلب ازنثر شارح نخستین نیز به‌کار می‌گیرد وچکیده وعصارهٔ مطلب او را بدون حشو و زواید ومترادفات انتخاب کرده و ذکر می‌کند (مثال برای قسمت اول تمام مقدمهٔ کتاب ازص ۱ـ۱۲؛ وبرای مورد دوم از روی جدول مقایسه به‌کتاب وشرح جندی مراجعه شود). اگر درمواردی ازجمله‌های مرکب وطولانی برای بیان اندیشه استفاده می‌کند، به‌خاطر بیان فکر باریك ونکته دقیقی است که جز به‌این‌صورت بیان آن مطلب امکان ندارد. مثال ازص ۷ متن:

۹۰ـ برای مثال کلمهٔ «وجود» در ص۵ و «حمد» در ص ۱۱ و ...

«... پس اطلاع حق برملتمسات اعیان به‌زبان استعداد ــ که مارا ازبهر هرچه مظهر ومظهر آنیم به‌ظهور رسان، وقبول حق‌آن ملتمسات ــ را «سمع» خوانند» . که برای بیان اسم سمیعی حق، به‌بیان زبان استعداد اعیان ؛ وبرای اینکه این اصطلاح «زبان استعداد» در ذهن خواننده گنگ جاوه ننماید، جملهٔ توضیحی را درحشو جملهٔ اصلی قرار می‌دهد .

ب) حذف بدون قرینه، مثال :

«منزهی‌که سبحات انوار تنزیهش اجنحهٔ طایران افهام واوهام ذوی‌العقول سوخته، مقدسی‌که صولت کمال تقدیسش بصایر کروبیان ازملاحظهٔ آثار جمالش بر-دوخته ...» (ص۲)

«حظ ّ علمای ظاهر تحصیل جنّات و درجات، ومقصود علمای بالله فنای فی‌الله وبقای بالله» (ص. ۲)

ج) حذف با قرینه، مثال :

«برعاصیان عفو بود، برمطیعان تحصیل درجات، برعارفان لقا وعلوم ومعارف . برمحققان تعاقب تجلیّات اسماء وصفات، براکمل دوام تجلیّات ذاتی» . (ص۱٦)

«... وتخصیص حکمت‌الهیت به‌کلمهٔ آدمیت ازآن جهت بود که آدم خلیفه‌الله‌است وجامع جمیع مراتب» (ص۲۱)

د) جدا آوردن (انفکاك) مضاف ومضاف الیه با حرف رابطه و آوردن «را» به‌جای حرف اضافه ، مثال :

«بدان‌که جود صفتی است ذاتی مرجواد را ... وکرم صفتی‌است کریم را ...» (ص۱٦)

ه) آوردن متمم جمله فعلی واسمی بعداز فعل وحرف اسناد ، مثال :

«اما حالی چنانچه خودبه‌خود در ذات خود متجلی شد به‌فیض اقدس اولی و ظهور نور ازلی به‌مقتضای تجلیات ...» (ص۱۲)

«... پس حکمت که شامل علم وعمل بود، اتم ّ وابلغ باشد ازعلم ومعرفت ...» (ص ١٤)

«... وهمت توجه قلب است به‌جمیع قوای روحانی ...» (ص ١٥)

«محل حکمت الهی آن دلی است ثابت درکلمهٔ آدمیت ...» (ص ۲۱)

«... نه حق ونه‌هیچ صورت نیز تجلی کردی به‌آن محل ...» (ص ۲۳)

«پس اگر او ـ تعالی ـ مذکور نباشد درحد هرمحدودی، حد آن محدود کامل نباشد» . (ص۱۰۷)

و) آوردن اسم اشاره «آن» برای توضیح بیشتر مطلب . مثال :

«ونفس جزئیهٔ منطبعه را چون مجرد ازنفس ناطقه اعتبار کنی، آن‌را عالم مثال گویند» . (ص۹)

ز) حذف حرف نشانه برای مفعول صریح . مثال :

«قدیمی‌که نسیم عنایتش، روایح لطایف اسرار قدم، به‌مشام جان مشتاقان رسانید ...» (ص۱)

ح) اشاره به‌ضمیر اشاره با ضمیر اشاره . مثال :

«واینجا بحثی است، وآن، آن است که ...» (ص۵۲)

ط) آوردن فعل مثبت با حروف نفی درمقابل فاعل فعل . مثال :

«... اگر نه وجود آن محل منظور فیه بودی، ونه حق ونه هیچ‌صورت نیز تجلی کردی به‌آن محل ...» (ص ۲۳)

ی) آوردن سجع نه از روی تصنّع، بلکه به‌مقتضای کلام . مثال :

«اما حالی چنانچه خود به‌خود، در ذات خود متجلی شد، به‌فیض اقدس اولی و ظهور نور ازلی به‌مقتضای تجلیات ...» (ص ۱۲)

«... که، حامد درحالت حمد مشاهد ذات است ومادح درمدح ملاحظ صفات است وشاکر را نظر برافعال مؤثرات است ؛ پس ابتدا به‌حمدکردن صفت اهل کمال است ...» (ص ۱۳)

«... باعث برسؤال هرسائل استعداد اوست، که اگر نخواستی داد، نـدادی خواست» . (ص ٦٥)

ك) آوردن واژهٔ فارسی دربرابر واژهٔ عربی مصطلح . مثال :

خواست = طلب

داد = عطا

آمرزش = غفران
پوشش = ستر

۷ـ اساس اندیشه درمورد جهانشناسی قوم وتوجیه مسائل عرفانی

علمای هرعلمی برای بیان مکنونات خود ناگزیر از وضع مصطلحاتی است که بـه مرور ایام این کلمات بی‌جان‌را با معانی وکاربردهای معنوی خاص بارور می‌کنند و در طول زمان وگذشت ایام احتمال داده می‌شود که آن بار معنوی خاص ازخاطره آیندگان پاك شود ویا معانی ازمفهوم حقیقی خود خارج شود . ازین‌روست کـه علمای فن بـه صرافت شرح وتوضیح این کلمات می‌افتند تا علم‌را دربستر اصلی‌خود درافکار واذهان مردم به‌جریان اندازند . برای مثال کلماتی ازقبیل «تقابل» و «تضاد» و «تناقض» و ... را درمنطق صوری می‌خوانیم که قبل‌از ورود به‌مباحث علم منطق ضرورت دارد کـه معانی وکاربرد معنوی این کلمات‌را درمقدمهٔ منطق (المدخل یا ایساغوجی) بدقت مورد مطالعه قرار دهیم .

درعلم کلام نیز کتب مقدماتی برای کمك به‌فهم خوانندگان و پژوهشگران علـم نوشته شده است ؛ کتاب**الحدود** ابن‌سینا ازین‌گونه است .

کلام عرفان و زبان دل‌را هیچ مترجمی غیراز ذوق وکشف چاره‌ساز نیست ولیکن محققین فن این زمینه را نیز خالی نگذاشته‌اند وبرای دستگیری طالبین اقدام به‌تنظیم مقدمه‌هایی کرده‌اند که نمونهٔ والای آن دربارهٔ اندیشه‌های وحدت وجودی، نوشته‌های صدر قونیوی است؛ ازقبیل : **فکوك** ، **نصوص** . این مهم را یکی‌از شاگردان عالم ایـن مکتب صورت خاصی داده وهمه را در ۱۲ اصل اولیه (اصول موضوعه) این علم آورده است که به دوازده اصل قیصری معروف است ؛ هرچند شارحین دیگر **فصوص** نیـز این‌کار را درمقدمهٔ شروح خود بر**فصوص** کمابیش انجام داده‌انـد وبحث وبـررسی مقدمه‌هایی (المدخل) که بر**فصوص** نوشته شده است، خود بحث دلکش وجالبی‌است، درین نوشته‌هاست که نوسازی اندیشه‌ها را از دریافتها می‌توان باهم سنجید وفـرق فهم وعدم فهم را می‌توان بوضوح مشاهده کرد .

این قسمت ازمقدمه نه درین باب است ونه بیگانه ازیـن در، نـه می‌شود آن‌را

شرح مصطلحات نامید ونه می‌شود ازآن به‌اصول اولیه تعبیر کرد، ولی هرچه است بضاعتی مزجاة ازاین حقیر است که فکر می‌کند این هم باز کلیدی‌است برفهم ام‌الکتاب ابن‌عربی وپلی است از اندیشه‌های دنیوی برمشارق معنوی . والله اعلم .

قبل‌از آفرینش

عرفا برای توجیه مسئلهٔ قبل‌از آفرینش وبیان این راز که خداوند قبل‌ازآفرینش عالم وپیش‌از تجلی ذات چگونه بود، به‌حدیثی ازپیامبر اکرم استناد می‌کنند . لازم به توضیح است که مراد ازکلمهٔ **قبل** که خودبخود زمان را در ذهن زنده می‌کند وتصورات حادثات زمانی را درافق اندیشه ترسیم می‌کند، تقدم زمانی نیست؛ چراکه زمان‌ومکان از دیدگاه قوم، خود ازمخلوقات است[91] .

حدیث عماء : «سئل‌رسول‌الله – صلی‌الله علیه وسلم – : این کان ربّنا قبل ان یخلق‌الخلق ؟ فقال – صلی‌الله علیه وسلم – : فی عماء مافوقه‌هواء وماتحته‌هواء» ظاهر این حدیث آن‌است که سؤال ازحضرت رسالت کردند که پروردگار ما کجا بود پیشتر ازآن‌که خلق را بیافریند ؟ فرمود که درابر تنك بود که نه بالای آن هوا باشد ونه در زیرآن[92] .

بیانات بزرگان درتوجیه حقیقت این حدیث متفاوت است : چنانکه عبدالرزاق کاشی، **عما** را تعیّن اول وحضرت احدیّت بیان می‌دارد واین حضرت درحجاب عزت است واشارت‌پذیر نیست نه به‌اطلاق ونه به‌تقیید .

شارح مفتاح درمقام اشکال برعارف کاشانی گفته است : «مرتبهٔ احدیت و واحدیت والوهیت ونفس رحمانی وام‌الکتاب وسایر مراتب‌الوهیت نسبت به‌وجود حق

۹۱ـ برای فهم اقسام تقدم وتأخر ← : محمد سنگلجی، **سیر اجمالی درمنطق وفلسفهٔ الهی** : دانشگاه تهران، ۱۳۵٦ .

۹۲ـ صاین‌الدین علی‌بن محمد ترکهٔ اصفهانی، **چهارده رساله** «شرح حدیث عما»، (تهران ۱۳۵۱) ص ۲۸۵ـ۲۸٦ . و**فتوحات مکی** : درباره خیال وعما، ج۲ ص۳۱۰ ؛ ملامحسن فیض، **کلمات مکنونه** (تهران۱۳۳٦) ص ٦۸ .

تعیّن دارند وهرمتعیّنی مخلوق می‌باشد، هرموجودی که مشمول فیض منبسط گردد، مخلوق است ؛ دیگر آنکه حضرت وجوب وامکان وحضرت جمع مراتب کلیهٔ غیبیه‌اند، چگونه می‌شود که این حقایق مخلوق باشند[۹۳]؟»

درگشایش این راز نه قلم‌را یارای بیان است ونه بال اندیشه را قدرت طیران «حجابه‌النّور لوکشفت لاحرقت سبحات وجهه ماانتهی الیه بصره من خلقه»[۹٤].

اگر یك سر موی برتر پرم فروغ تجلی بسوزد پرم

و درك این مرحله ازفضل خداوندی است که «یوتیه من یشاء» ؛ وبرای اینکه بتوان غموض درك این مرحله را به‌لوح قبول خاطر ترسیم کرد، لازم‌است از حدیث دیگری استمداد شود که «کان‌الله ولم یکن معه شیء[۹۵]» وعنان بیان به‌دست شیخ عبدالرزاق کاشانی سپرده شود که می‌فرماید :

«فی تحقیق حقیقه‌الذات‌الاحدیه، حقیقه‌الحق‌المسماة بالذات‌الاحدیه، لیست غیرالوجودالبحت، هو مقدس عن‌النعوت والاسماء ، لانعت له ولا رسم ولا اسم، ولا اعتبار لکثرة فیه بوجه من‌الوجوه، ولیس هو بجوهر ولاعرض[۹٦] ...»

در **شرح پارسا** (کتاب حاضر) آمده است :

ای عزیز بدان‌که نزد اهل کشف وتحقیق وجود مطلق یکی بیش نیست وآن‌وجود حق است[۹۷] ... وجود را من حیث هوهو یعنی مطلق، اعم ازآنکه با تعقل آن قیدی اعتبار کنند، هویت غیب خوانند وحق گویند وازاسما مسمی به‌اسم «الله» هم گردانند

۹۳ــ جلال‌الدین آشتیانی، **شرح مقدمهٔ قیصری** ص۹۸ . ابن‌فناری **مصباح‌الانس** (تهران ۱۳۲۳ هـ ق) . ص ۷٤ــ۷۵ــ۷٦ وصدرالدین قونیوی، **نصوص** (تهران ۱۳۱۵ هـ ق)، ص۲۱۱ .

۹٤ــ ابن‌حجاج مسلم، **صحیح** ، «باب ایمان» ، ص۲۹۲ . «ابن‌ماجه»، ص۱۲ــ «مسند احمد»، ج٤، ص ٤۰۱ و٤۰۵ ونجم‌الدین رازی، **رساله عقل وعشق** . به‌اهتمام‌تقی‌تفضلی، (بنگاه‌ترجمه‌ونشرکتاب)، ص۵۳.

۹۵ــ برای توجیه این بیان رك : میرحسینی هروی، **طرب‌المجالس** به‌کوشش مجتهدزاده، ص۸ .

۹٦ــ عبدالرزاق کاشانی ، **شرح فصوص‌الحکم** ، (چاپ مصر ۱۹٦٦ــ۱۳۸٦)، ص٤ــ۵ ؛ داود قیصری، **همان کتاب** «الفصل‌الاول»، (چاپ ملك‌الکتاب شیرازی)، ص٤ــ۵ .

۹۷ــ متن، ص٦، س۳ .

که «قل هوالله احد[۹۸]» . واین مقام را مقام احدیّت (عماء) مـی‌خوانند ... چـون ذات خداوندی را مجرد ازصفات زایده بر ذات اعتبار کنـی، مقـام آن‌را احدیت والهیت خوانند وعماء نیز گویند[۹۹] .

علت آفرینش

دربیان علت آفرینش حدیثی است که : داود ــ علیه‌السلام ــ پرسید که : یا ربّ لما ذا خلقت‌الخلق ؟ قال : کنت کنزاً مخفیاً فاحببت أن أعرف فخلقت‌الخلق لأعرف[۱۰۰] وازین حدیث علت کون را عشق می‌دانند .

در ازل پرتو حسنت زتجـلی دم زد — عشق پیدا شد وآتش به‌همه عالم زد

وخداوند خود عاشق دیدن خود بود وبرای این دیدار خود مرآتی لازم بود واین مرآت حقیقت محمدی بود که : «لولاك لما خلقت‌الافلاك[۱۰۱]» :

بـا محمد بـود عشـــق پـاك جفت — بهر عشق او را خـدا لولاك گفت[۱۰۲]

واین عشق همان جامعیتی است که خداوندراست . و درحقیقت محمـدی بـا جمیع اسماء وصفات خود متجلی شده است، وبار امانتی است که آسمانها و زمین از قبول آن سرباز زدنـد : «انـا عرضنا الامانـه علی‌السموات والارض ...[۱۰۳]» . چـون استعدادشان را آن جامعیّت نبود که پذیرای آن باشند، وقرعهٔ فـال بـه‌نام انسان افتاد : «خلق‌الله آدم علی صورته» .

۹۸ــ متن، ص۵، س۲ . — ۹۹ــ متن، ص۵، س۸ .

۱۰۰ــ نجم‌الدین رازی، **مرصادالعباد** (چاپ شمس‌العرفا؛ انتشارات سنایی)، ص۲ . این حدیث قدسی مورد عنایت عامه وخاصه است، رك به‌فهرست وشرح احادیث ضمیمهٔ متن حاضر .

۱۰۱ــ اصل حدیث بدین‌صورت است : «لولا محمد (ص) ما خلقت‌الدنیا والآخره ولاالسموات والارض ولاالعرش ولاالکرسی ولااللوح ولاالقلم ولاالجنّه ولاالنّار، ولولا محمد ماخلقتك یا آدم . ابوابراهیم‌مستملی بخاری، **شرح تعرف**، ج۲، ص۴٦ .

۱۰۲ــ دفتر پنجم **مثنوی**، ص۵۰۵ س۲٤ . — ۱۰۳ــ سورهٔ احزاب .

خلق مـا بر صورت خود کـرد حق　　　وصف ما از وصف او گیرد سبق[۱۰۴]

شیخ نجم‌الدین رازی در **مرصادالعباد** گوید : «ازجملهٔ آفرینش نفس انسان بـود که آئینهٔ جمال وجلال نمای حضرت الوهیت خواست بود، ومظهر جملگی صفـات ، و اشارت «خَلَقَ آدمَ علی صورته» بدین‌معنی باشد[۱۰۵]» . درمتن حاضر خواجه پارسا فرماید : «... خواست تا مجموع را درحقیقتی چون مرآت مشاهده فرمایـد، حقیقت محمدی را که انسان کامل بود ایجاد کرد درحضرت علم خود[۱۰۶] ... وخاتـم رسـل ــ علیه‌افضل‌الصلوه ــ مظهراسم جامع حق است که ظاهر او رسالت وبـاطن او ولایت است، وهمهٔ اسماء درتحت اسم جامع داخل‌اند[۱۰۷] » .

آفرینش : درمورد آغاز آفرینش ونخستین آفریده، اخبار واحادیث متعـددی وارد است، که پاره‌ای ازآن احادیث به‌مشرب حکماست وبرخی به‌مذاق اهل کشف و شهود .

قبل‌از بیان این اخبار واحادیث، لازم‌است بدانیم که درمشرب ابن‌عربی وپیروان او حق را دوتجلی کلی است : فیض اقدس، فیض مقدس .

برای نمونه ازمتن حاضر : «... مواهب وعطایای حق ــ جلّ ذکـره ــ درعالـم محسوس ظاهر است، بردوقسم است : یکی منشأ آن ذات است، وآن‌را فیض اقدس خوانند، چنانکه ازمقام احدیت ذات. از ذات خود به‌ذات خود فیض فرستاد که اعیان واستعدادات به‌آن حاصل شدند[۱۰۸]» ویا «اما عنایت بردوقسم است ... آنکه عین ثابته را ظاهر می‌گرداند ازعدم، واو را استعداد می‌بخشد، این‌را فیض اقدس گویند[۱۰۹] ... تجلیاتی‌که ازفیض اقدس لحظه به‌لحظه فایض می‌شود به‌جهت تکمیل موجودات وایجاد معدومات، واین سیر درعالم انسانی تمام می‌شود[۱۱۰] ... وآنکه عین ثابتهٔ بنده تقاضای

۱۰۴ــ بدیع‌الزمان فروزانفر، **شرح احادیث مثنوی**، ص۱۱٤ .

۱۰۵ــ نجم‌الدین رازی، **همانجا** .

۱۰٦ــ متن، ص۲۹، س٤ .

۱۰۷ــ متن، ص۷٦، س۲ .

۱۰۸ــ متن، ص٦۳، س۱۱ .

۱۰۹ــ متن، ص۷۰، س۷ .

۱۱۰ــ متن، ص۲۵، س۱ .

آن می‌کند، وآن فیض مقدس[۱۱۱] است ...»

احادیثی که دربارهٔ اولین آفریده مورد استناد قوم است :

اول ما خلق‌الله العقل[۱۱۲] ــ اول ماخلق‌الله نوری[۱۱۳] ــ اول ماخلق‌الله روحی[۱۱٤] ...

عقل یا نور محمدی در زبان اهل ذوق به‌انسان کامل، نفس ناطقه، روح اعظم، عقل کلی، عقل اول، آدم، والد کبیر، روح محمدی، نورمحمدی معبّر است، وبه‌زبان اصطلاحی قوم، تعیّن اول را گویند، که به‌ترتیب ازمتن کتاب، تعاریفی آورده‌می‌شود: «انسان کامل مظهر اسم‌الله است وچنانچه جملهٔ اسماء استمداد ازین اسم کنند. پس هر فیض که به‌ملائکه رسد به‌واسطهٔ انسان کامل رسد[۱۱۵] ...»

«انسان کامل مظهر هویت ذاتیّه است با جمیع اسماء وصفات[۱۱٦] ...»

«انسان کامل ختم خزانهٔ آخرت باشد[۱۱۷] ...»

«و وجود محمد عین اول بود که : اول ما خلق‌الله نوری[۱۱۸] ...»

«... وجمیع اعیان ثابته درحضرت این علم به‌صورت عقل هویدا شد، که : اول ما خلق‌الله العقل[۱۱۹] ...»

«... وعقل کلی معبّر است به‌روح اعظم[۱۲۰] ...»

«... واین نفس ناطقه را چون نیك بنگری همان عقل است که به‌اعتبار ادراك کلیات وتجردی که داشت آن‌را عقل می‌خوانند وبه‌اعتبار ادراك جزئیات وتعلقات که به‌اجرام سماوی دارد، آن‌را نفس خوانند[۱۲۱]».

۱۱۱ــ متن، ص۷۰، س۷ .

۱۱۲ــ بدیع‌الزمان فروزانفر، **همان کتاب** ، ص۲۰۲ (رك : **اللالی‌المصنوعه** ، ج۱، ص۱۲۹ــ۱۳۰ ، فیض کاشانی، **وافی** ، ج۱، ص۱۷ــ۱۹) ، نجم‌الدین رازی، **همان کتاب** ، ص۲٦ و۳۰ .

۱۱۳ــ اول ما خلق‌الله نوری ابتدعه من نوره واشتقه من جلال عظمته (فروزانفر، **همان کتاب** ، ص۱۱٤).

۱۱٤ــ متن، ص۵۰۵ .

۱۱۵ــ متن، ص۳۳، س۵ .

۱۱٦ــ متن، ص۱۰، س۱۲ .

۱۱۷ــ متن، ص۳۱، س۱ .

۱۱۸ــ متن، ص۲۹، س۸ .

۱۱۹ــ متن، ص۷، س۱ .

۱۲۰ــ متن، ص۱۳۲، س۱۱ .

۱۲۱ــ متن، ص۸، س۱۳ .

«... واین علم ذات است بذاته، وهرچه دروست، واین طایفه این‌را تعیّن اول گویند[۱۲۲] ...»

«بدان‌که نزد اهل کشف، مراد ازآدم عقل اول است که آن روح محمدی است[۱۲۳] ...»

این احادیث ازحضرت ختمی مرتبت روایت شده‌اند . از امیرالمؤمنین علی ـ علیه‌السلام ـ ازعالم‌علوی پرسش می‌شود، علی ـ علیه‌السلام ـ پاسخ می‌دهد : «صور عارية عن‌المواد خالية من‌القوة والاستعداد تجلى بها فأشرقت وطالعها فتلألأت القى فى هويتها مثاله وأظهر عنها أفعاله[۱۲٤]» . درین بیان نیز تجلی نخستین خداوندی درعالم علم است وازین تجلی است که مظاهر دیگر ایجاد می‌شود .

فلاسفه حکما می‌گویند اولین صادر ازحق باید با حق سنخیّت داشته باشدکه : «لون‌الماء لون‌الاناء» وازکوزه همان برون تراود که دروست واین صادر عقل است از حضرت علم وغیب مطلق صادر می‌شود ونمی‌تواند نفس یا هیولی یا صورت باشد[۱۲۵] .

وازین عقل اول نسبت به‌نیازی‌که به‌ذات احدیت‌داشت وشوقی‌که درنهادش‌جهت تجلی بود، فلك اول یا نفس کلی زاده شدوازآمیزش این‌دو، عقل دوم وفلك ثانی ... تا عقل تاسع وفلك نهم وازآن عقل عاشر که واهب‌الصور است وطبیعت کلی ایجاد می‌شود[۱۲٦] ...

عزیزالدین نسفی این مطلب را چنین بیان می‌کند :

بدان‌که اول چیزی که خدای ـ تعالی ـ درعالم ملکوت بیافرید، عقل اول بود که قلم خدای است ؛ واول چیزی‌که خدای ـ تعالی ـ درعالم ملك بیافرید، فلك اول بود که عرش خدای است .

۱۲۲ـ متن، ص٦، س١٤ .　　۱۲۳ـ متن، ص٥٧، س٢ وص٥٨، س١٥ .

۱۲٤ـ محمد سنگلجی، **همان کتاب** ، ص ١٤٥ .

۱۲٥ـ ابن‌سینا، **شفا** ، «الهیات» (تهران، ١٢٠٣ هـ ق) .

۱۲٦ـ قطب‌الدین محمود شیرازی، **درةالتاج لغرةالدباج** ، «دربیان صادرات» (چاپ مشکوه) .

عقل اول، که قلم خدای است، دریای نور بود، وفلک‌اول که عرش خدای‌است، دریای ظلمت بود: به‌این قلم خطاب آمد که برین عرش بنویس! قلم گفت: خداوندا چه نویسم؟ خطاب آمد که هرچه بود وهست وخواهد بود تا قیامت بنویس[۱۲۷]! قلم بنوشت. «ان‌الله – تعالی – خلق‌الخلق[۱۲۸] فی ظلمه ثم رشّ علیهم من نوره فمن أصاب من ذلک‌النور اهتدی، ومن ظلّ فغوی[۱۲۹]».

واین حدیث به‌صورتهای زیر نیز آمده است[۱۳۰]:

اول ما خلق‌الله‌العقل

اول ما خلق‌الله‌القلم

اول ما خلق‌الله نوری

اول ما خلق‌الله‌الجوهر

مراتب وجود

دربیان اهل رشاد وکشف غیر از دوتجلی کلی فیض اقدس وفیض مقدس، ذات حق را مجمع‌البحرینی است که آن عالم غیب وعالم شهادت است[۱۳۱]. تمام تعیّنات عالم شهود است[۱۳۲] وازآن به‌مقام کثرت تعبیر رفته است وعالم ملک نیز گفته‌اند که

۱۲۷– اشارتی است به: جفّ‌القلم بما هوکائن – درمورد عقاید حکمای الهی وعرفا وبیان اصطلاحات قوم دراین زمینه رجوع شود به جلال‌الدین آشتیانی، **شرح مقدمهٔ قیصری**، (مشهد، باستان)، ص۴۸.

۱۲۸– سخن دربارهٔ عقل خواه ازنظر فلاسفه وحکما وخواه از دیدگاه عرفا سر دراز دارد – برای آگاهی به پاره‌ای ازاین عقاید، رجوع شود به، نجم‌الدین رازی (دایه)، **رساله عقل وعشق**، ص۶۸–۷۰.

۱۲۹– رك: نجم‌الدین رازی، **مرصادالعباد**، ص۳۰؛ عبدالکریم جیلی، **الانسان‌الکامل** (انستیتوایران وفرانسه)، ص۲۲۰؛ سیوطی، **جامع صغیر**، ج۱ ص۹۶؛ ابن‌عربی، **فتوحات مکیّه**، ج۲، ص۸۱.

۱۳۰– عزیزالدین نسفی، **الانسان‌الکامل**؛ ص۳۹۸–۳۹۹؛ ملاعبدالله زنوزی، **انوار جلیه**، به‌اهتمام جلال‌الدین آشتیانی، (چاپ مک‌گیل)، ص۸۱.

۱۳۱– متن: ص۳۳۰، س۱۴، عبدالله زنوزی، **همان کتاب**، ص۸۸.

۱۳۲– متن، ص۲۹، س۶.

آن ظهور هویت ذات حق است درمظاهر صور مختلفه[۱۳۳] . وچون ذات را بـا جمیـع صفات اعتبار کنی، آن حضرت را عالم ملکوت[۱۳٤] خوانند وعالم ملکوت را عالم امـر و نفس ناطقه وحضرت لوح‌المحفوظی نیز خوانده‌اند[۱۳۵] . ابتدای عالم ملك عرش وکرسی است؛ واجسام‌عنصری وصور مرکبات ازمعادن ونبات و**حیوان** که انتهای عالـم ملـك است[۱۳٦] ونسبت عالم به‌حق وحق به‌عالم همچون مرآت وناظر است که عالم روح حق است وحق روح عالم[۱۳۷] . عالم ملك وشهادت را مقام فرق وکثرت گویند[۱۳۸] .

عالم غیب علم ذات است به ذات خود که ازآن به‌هیولای کلیّه ونفس رحمانـی تعبیر کرده‌اند ؛ وبدان تجلی، درخود نفس رحمانی ظاهر کرد، که آن هیولای کلیه‌است واین علم ذات است بذاته[۱۳۹] . واین مقام را مقام جمع دانند .

حضرات خمس (تنزلات حق)

قبل‌از اینکه به‌بیان عقاید اصحاب وحدتِ وجود واهل کشف دربارهٔ حضـرات خمس بپردازیم ، بهتراست اشاره‌ای به‌عقاید حکما وفلاسفه دربارهٔ پنج اصل قدیـم بکنیم ومشابهتی را که این‌دو عقیده حداقل بظاهر باهم دارند، بیان کنیم .

عقیده به‌قدمای خمسه ــ باری تعالی ــ نفس، ماده، مکان ، زمـان در فلسفـهٔ اسلامی به‌رازی نسبت داده شده است . پیش‌از بیرونی، ابوحاتم رازی (متوفی ۳۲۲) در **اعلام‌النبوه** ، مرزوقی (متوفی ٤۲۱) در**الازمنه والامکنه** (ج۱ ــ ص۱٤٤) به‌مسئلهٔ قدمای خمسه اشاره کرده وآن‌را به‌رازی نسبت داده‌اند[۱٤۰] ؛ وبعداز بیـرونی امام‌ــ

۱۳۳ــ متن، ص۹، س۸ .

۱۳٤ــ متن، ص۵، س۱۰ .

۱۳۵ــ متن، ص۸، س۱۳ .

۱۳٦ــ متن، ص۹، س۱۰ .

۱۳۷ــ متن، ص۱۰٦، س۸ .

۱۳۸ــ متن : ص ۵ــ٦ .

۱۳۹ــ متن : ص٦، س١٤ .

۱٤۰ــ مهدی محقق، **بیست‌گفتار درمباحث علمی وفلسفی وکلامی وفرق اسلامی**، «رازی‌درآثاربیرونی»، (تهران، مؤسسهٔ مطالعات اسلامی، ۱۳۵۵ ش) .

الحرمین (متوفی ٤٧٨) در **الشامل فی اصول‌الدین** (ص ١١٨) وناصرخسرو (متوفی ٤٨١) در **زادالمسافرین** (ص ٧٣) وابن ابی‌الحدید (متوفی ٦٥٦) در **شرح نهج‌البلاغه** (ج١ ص١٥٩) وکاتبی قزوینی (متوفی ٦٨٥) در **المفصّل فی شرح‌المحصّل** (ص ٢٠٣ رسائل فلسفیّه) وابن‌تیمیه (متوفی ٧٢٨) در **منهاج‌السنة‌النبویّه** (ص ٩٧) وابن قیم‌الجوزیه در **اغاثة‌اللهفان** (ج٢ ص٢٤١) اشاره به‌این عقیدهٔ رازی کرده‌اند و اصل آن‌را برخی به «اوایل یونانیان» وبرخی به‌قدمای فلاسفه وبرخی به ذیمقراطیس وبرخی به صابیان حرانی وبرخی به‌ثنویان یعنی زردشتیان نسبت داده‌اند.

مسعودی **در التنبیه والاشراف**، قدمای خمسه را به‌ایرانیان نسبت داده، ولی کلمهٔ هوم را به‌جای ماده گذاشته است. هوم درچاپ لیدن به الطیبه والخمیر تفسیر شده است. **زنیر** درکتاب **زروان** خود چنین تصور کرده است که هوم دراصل دین‌بوده وسپس به الطبیعه والتمییز اصطلاح شده است؛ درحالی‌که اصل این کلمه، «تـوم» بوده است که درفارسی به‌تخم بدل شده است به‌معنی بذر وهمچنین اصل وتفسیر آن الطینه والخمیره است.

اقوال این دانشمندان دربارهٔ قدمای خمسه باهم مطابقت دارد وبرای سهولت، نظر همهٔ آنهارا درجدول زیر می‌آوریم.

١ــ ابوحاتم رازی ــ باری نفس ــ هیولی ــ مکان ــ زمان
٢ــ مرزوقی ــ فاعل ــ ماده خلاء ــ مدّت
٣ــ ابوریحان ــ باری ــ نفس کلی ــ هیولای اولی ــ مکان مطلق ــ زمان مطلق
٤ــ جوینی ــ مبدع ــ نفس ــ عقل ــ مکان ــ زمان
٥ــ ناصرخسرو ــ باری ــ نفس ــ هیولی ــ مکان ــ مکان
٦ــ ابن ابی‌الحدید ــ باری ــ نفس ــ هیولی ــ فضا ــ دهر
٧ــ کاتبی ــ باری ــ نفس ــ هیولی ــ خلاء ــ دهر
٨ــ ابن‌قیّم ــ باری ــ نفس ــ هیولی ــ خلاء ــ زمان[١٤١]

١٤١ــ مهدی محقق، **فیلسوف ری، محمدبن زکریای رازی**، ص٢٨٦.

اهل کشف وتحقیق به‌پنج حضرت وچهارتنزّل، تجلیات کلی حق را بیان کرده‌اند[۱۴۲].

حضرت اول هویّت غیب‌مطلق یا حضرت احدیّت، که آن‌را تعین اول‌نامیده‌اند. دراین‌مقام‌حق ـتعالی‌ـ ازذات خود به‌ذات خود تجلی فرمود وبدان تجلی درخود نفس رحمانی ظاهر کرد که آن هیولای کلیّه است واین علم ذات است به‌ذات خود وجمیع اعیان ثابته دراین حضرت به‌صورت عقلی هویدا شد که: «اول ما خلق‌الله العقل[۱۴۳]».

حضرت دوم حضرت لوح‌المحفوظی که نفس ناطقه وعالم امراست وعالم او را عالم ملکوت[۱۴۴] خوانند. این نفس ناطقه به‌اعتبار ادراك کلیات وتجرّد، عقل است، وبه اعتبار ادراك جزئیات وتعلق به‌اجرام سماوی، نفس است واین عالم را عالم ملکوت خوانند[۱۴۵].

حضرت سوم حضرت لاهوت یا عالم مثال است. نفوس جزئیهٔ منطبعه را چون مجرد ازنفس ناطقه اعتبار کنی، آن‌را عالم مثال گویند که درآن عالم برای هریك از موجودات مجرده وغیرمجرده مثالی هست‌که به‌حواس باطن ادراك آن توان‌کرد وکشف ارباب کشوف درین عالم است[۱۴۶].

حضرت چهارم تنزل دیگری است ازعالم ملکوت به‌عالم ملك، که آن، ظهور هویت حق است درمظاهر صور مختلفه که ابتدای آن ازعرش وکرسی شروع می‌شود و اجسام عنصری وصور مرکبات انتهای عالم ملك است.

حضرت پنجم عالم انسان است که آن آخر مراتب تنزلات است.

۱۴۲ـ متن ص۵ـ۱۲ وص۱٦۹.

۱۴۳ـ متن ص۷ س۱، وص۱۰، ص۲۳ وص۳۷؛ جلال‌الدین آشتیانی، **همان کتاب**، ص۸٤ـ۸۵؛ حیدر آملی، **همان کتاب**، ج۱، ص ٤۵۵ـ٤۵٦.

۱٤٤ـ عرفا به‌این آیه استناد می‌کنند: فسبحان‌الذی بیده ملکوت کل شی والیه ترجعون (سورهٔ یس، ص۲٦؛ نجم‌الدین رازی، **مرصادالعباد**).

۱٤۵ـ متن ص۵ـ٦ـ۷، ۲۳.

۱٤٦ـ متن ص۹، جلال‌الدین آشتیانی، **همان کتاب** ص ۹۰ـ۹۱ـ۹۲.

تنزلات حق غیراز عالم مثال به‌طوراجمال عبارت است از : عقل اول ومراتب آن ازعقول مجرّده، مرتبهٔ نفوس منطبعه (هیولای کلیّه) ، صور مرکّبات ، صور انسانی .

درمقایسهٔ عقاید حکما با این مکتب ازعرفا، هرگاه زمان ومکان را ــ که درنظر عرفا ازمحدثات است وازامور اعتباری است، وبه‌قول شیخ محمود شبستری جهان امر اعتباری[۱۴۷] است ــ کنار بگذاریم هیولی یا ماده یا عقل، درگفتار حکما برابر با حضرت اول خواهد بود ونفس کلی یا نفس را می‌توان با حضرت دوم برابر نهاد .

این تشابه درلفظ است ؛ درحالی‌که دراساس اندیشهٔ حکمای اسلامی واصحاب وحدت وجود، اختلاف کلی وجود دارد وظاهرترین دلیل براین سخن آن‌است‌که حکما به‌تعدد قدیم معتقدند، ولی عرفا، قدیم را جز ذات باری نمی‌دانند وهمهٔ هستی از حضرات وعوالم ومقامات همه حادث ومفتقرند[۱۴۸] .

شیخ نجم‌الدین رازی درکتاب **مرصادالعباد** نیز بیانی نظیر بیانات شارحین **فصوص** دارد واو نیز تجلی اول یا مبداء موجودات ومخلوقات وارواح انسانی را روح پاك محمدی می‌داند، وآنگه عالم ملکوت وبعد عالم ملك وبعد عالم عناصر طبیعی وعالم انسان را بیان می‌دارد[۱۴۹] .

به‌طور خلاصه حکما مقام واحدیت و احدیت را ذات واجب می‌دانند، ولی عرفا مقام احدیت و، واحدیت را خارج ازمقام خلق، و داخل درمقام تقدیر وعلم می‌دانند. وعالم عقول ومثال وماده را سه حضرت ازحضرات خمسهٔ الهیه می‌شمارند .

مفاتیح غیب

عرفا درتوجیه آیهٔ «عنده مفاتیح‌الغیب لایعلمها الاّ هو ...» سخنانی دارند :

۱۴۷ــ محمود شبستری، **همان کتاب** ، ص۵٤ (جهان را دید امری اعتباری / چو واحد گشته دراعداد ساری) .

۱٤۸ــ عبدالله زنوزی، **همان کتاب** ، ص ۸۸ــ۸۹ــ۹۰ــ۹۱ .

۱٤۹ــ نجم‌الدین رازی، **مرصادالعباد** ، ص ۲۰ــ۲۱ــ۳۰ــ۳۵ .

عالم غیب یا حضرت اول، هویت غیب مطلق است ؛ آن‌را حقیقه‌الحقایق نیز نامیده‌اند وآن حضرت، اشارت‌پذیر نیست، که آن عالم اعیان ثابته وعالم امراست[۱۵۰]. کلید این عالم را عرفا اسمای ذاتیهٔ خداوندی قلمداد کرده‌اند واین اسماء همان اسمای سبعه یا امهات اسماست که ازحضرت علم ایجاد می‌گردند[۱۵۱] .

یا گفته‌اند چون ظهور ذات با جمیع اسما وصفات دریکی ازین حضرات وجوب و امکان وامتناع است، لذا این سه حضرت را مفاتیح غیب نامیده‌اند ... اما وجود صفتی است شامله ذات متعالیه را وامکان ممکنات را وامتناع ممتنعات را، واین حضرات سه‌گانه را مفاتیح غیب[۱۵۲] می‌خوانند .

جنّات حق

حق را هم سه جنّت است : اول آن اعیان ثابته است کـه حق بدان مستتر می‌شود ؛ و دیگر عالم ارواح وسیم عالم شهادت[۱۵۳] ...

اعیان ثابته همان حضرت علمی است وعالم ارواح، همان عالـم عقل وحضـرت اسمای خداوندی است وعالم شهادت همان عالم ملك وملکوت وانسان است .

مرتبهٔ انسان یا مرتبهٔ طبیعت کلیّه

مرتبهٔ انسان نزد حق، مرتبهٔ طبیعت کلیّه است که محل انفعال وتصرفات حق است به‌بث نفس رحمانی[۱۵٤] ... که آن مبداء فعل وانفعال وقابل جملهٔ تأثیرات اسمائی است[۱۵۵] . این مرتبه را مرتبهٔ جمعیت آلهیه ومرتبهٔ مـرآتی حـق ومقـام خـلق ... می‌نامند .

عزیزالدین نسفی دربارهٔ این مرتبه گوید :

۱۵۰ـ متن، ص٦ـ۱۰ .
۱۵۱ـ متن، ص٤۱۰ .
۱۵۲ـ متن ص۹۳، وبرای تعاریف این اصل فلسفی، رك: محمد سنگلجی، **همان‌کتاب**، ص۷۵ـ۷٦ـ۷۷.
۱۵۳ـ متن، ص۱۹۰ .
۱۵٤ـ متن، ص۵۱۸ .
۱۵۵ـ متن، ص۲۷ .

«ای درویش، مراد ما ازآدم، انسان کامل است ؛ یعنی این‌که می‌گوییم که آدم جان جهان‌نما وآیینهٔ گیتی‌نمای است ومظهر صفات این نور است (تجلی مقدس)، مراد ما انسان کامل است . درموجودات، بزرگوارتر و داناتر ازانسان‌کامل چیزی دیگر نیست ؛ ازجهت آن‌که انسان کامل زبده وخلاصهٔ موجودات است، ازاعلی تا به‌اسفل مراتب انسان کامل است، وملایکه کرّوبیان و روحانیان عرش وکرسی وسماوات و کواکب جمله خادمان انسان کامل‌اند ؛ وهمیشه گرد انسان کامل طواف می‌کنند و کارهای انسان کامل بساز می‌دارند»[156].

«جمعیتی‌که این انسان را حاصل است ازسه جهت است :

اول ازاین جهت که راجع است با جناب آلهی که آن حضرت واحدیت است و هرموجودی را ازآن نصیبی خاص است بی‌واسطه : (فیض اقدس) .

دوم ازآن جهت که راجع به‌حضرت امکانیّت، که جامع حقایق ممکنات است و فارق است میان ربوبیّت وعبودیّت ؛ این‌را حضرت جمع وجود خوانند واین مرتبهٔ انسان کامل است .

سیوم ازآن جهت‌که راجع است به‌طبیعت کلیه که آن مبداء[157] تکثرات است» .

کلمه ــ قلب ــ دل

... مراد ازکلمه، دل آن کامل (الانسان) است[158] ... وموجودات همه کلمات «الله»اند[159] و دل انسان کامل، به‌مثابه نگین آن خاتم بود[160] ... وقلب، مقام تفصیل علوم ومعارف است که از روح به‌وی فایض می‌گردد[161] «القلب عرش‌الله»[162] .

دل به‌عقیدهٔ ابن‌عربی آلتی است که به‌وسیلهٔ آن عارف، به‌خدا واسرار الهی، بلکه به‌هرچیزی که درتحت عنوان علم باطن داخل باشد، معرفت حاصل می‌کند . پس

۱۵۶ــ عزیزالدین نسفی، **همان کتاب** . «رسالهٔ نوزدهم دربیان سخن اهل وحدت»، ص۲۵۱ .

۱۵۷ــ متن، ص۲۸، س۲ .

۱۵۸ــ متن، ص۱۷ .

۱۵۹ــ متن، ص۱٤ .

۱٦۰ــ متن، ص۱۷ .

۱٦۱ــ متن، ص۱٤ .

۱٦۲ــ متن، ص۲٦۹ .

دل آلت ادراك و ذوق است نه مرکز عشق وعاطفه ؛ چه درنظر صوفیان مرکز عشق روح است ؛ اگرچه گاهی عشق را به‌دل نیز نسبت داده‌اند[۱۶۳] .

ابن‌عربی می‌گوید : مراد از دل دراصطلاح ارباب تصوف، آن چیزی است که در اصطلاح اصحاب نظر ازآن به‌نفس ناطقه عبارت می‌شود[۱۶٤] .

سهروردی در **عواطف‌المعارف** گوید :

پیدایش قلب از روح ونفس درعالم امر به‌تکوّن ذریّه ونسل ازآدم وحوا درعالم خلق شباهت دارد[۱۶۵] . واگر مساکنت درمیان زوجین (یعنی روح ونفس) نبودی، «دل» ایجاد نشدی . **صدرالمتألهین** همین مطلب را ازکتاب **عوارف‌المعارف** نقل[۱۶۶] می‌کند .

ملاهادی سبزواری در **شرح مثنوی** گوید[۱۶۷] :

قلب درلسان عرفا، لطیفهٔ مجرّد، مدرکه کلیّات وجزئیات است، وچون در انقلاب است، هنوز این لطیفه را قلب گویند . درقرآن مجید تعبیر از روح به‌مصباح و ازقلب به‌زجاجه وکوکب دری شده است . بنابربعضی از وجوه تأویل ، عرفا که نفس را به‌معنی زن و روح یا عقل را مرد به‌حسب معنی دانسته‌اند، قلب را هم ولد می‌گیرند ؛ چه ازسکون روح به‌سوی نفس، قلب معنوی درعالم امر متولد شد، چنانکه ازسکون آدم طبیعی به‌سوی حوای ذریه درعالم، خلق متکوّن شدند .

دل یکی منظریست ربانی — خانهٔ دیو را چه ! دل خوانی
آن که دل کرده‌ای تو زمجاز — رو به‌پیش سگان کوی انداز[۱۶۸]

اعیان ثابته

مراد ازاعیان، اعیان ثابته است، وآن صور حقایق اسمای الهی است، که در

۱۶۳ـ ابوالعلا عفیفی، **فصوص‌الحکم** (تصحیح)، «تعلیقات»، ص۱٤۰ .

۱۶٤ـ تفسیر قرآن ابن‌عربی ۲۶/۱ .

۱۶۵ـ نجم‌الدین رازی، **مرصادالعباد** ، ص۲۹ .

۱۶۶ـ ملاصدرا، **اسفار** ، «جزء اول ازسفر چهارم»، ص۳۲۰ .

۱۶۷ـ ملاهادی سبزواری، **شرح مثنوی** ، «دفتر اول»، (چاپ ملك‌گیل)، ص۷۱ .

۱۶۸ـ محمداسماعیل مبلغ، **جامی وابن‌عربی** (چاپ افغانستان، عقرب ۱۳٤۳) .

حضرت علمی است[۱۶۹] وصاحب کشف داند که اعیان بأسرها صور اسمای متکثرهٔ الهیت ومظاهر اسماءاند[۱۷۰] ... دیدن صورت عین ثابته، عین مشاهدهٔ حق است ؛ ازآن روی که اعیان شئون واسماء وصفات حق‌اند : چنانکه حسین‌منصور فرمود ــ قدّس الله سرّه ــ : «أنا من أهوی ومن أهوی أنا» .

اعیان ممکنات‌را که حکما به‌ماهیّات تعبیر کرده‌اند، عرفا اعیان ثابته خوانند[۱۷۱] و دراصطلاح عرفا، اعیان ثابته عبارت است ازحقایق اعیان ممکنات که در علم حق ــتعالی‌ــ ثابت‌اند؛ یعنی قبل‌از ملبّس‌شدن به‌وجود خارجی درعلم حق موجودند[۱۷۲] .

احسن‌تقویم: اهل‌کشف ویقین‌درتوجیه‌این آیه: «لقدخلقناالانسان فی‌احسن‌تقویم، ثم رددناه أسفل سافلین»[۱۷۳] وآنچه ازمفهوم آیه مستفاد می‌شود، که خلقت انسان ، که آیینهٔ تمام‌نمای حق بود. وتمام ملایك را خداوند به‌سجود او خواند، به‌احسن‌تقویم موسوم است، ومراد ازاسفل سافلین، مقام وجای این انسان جزئی ومتعیّن است، که عبارت ازعالم خاکی باشد[۱۷۴] . برای مثال ازمتن : «... ومراد ازسجود، دخول قوای روحانی وطبیعی است درتحت تحکّم ربوبیت انسانیّت، که به‌احسن تقویم موصوف است[۱۷۵] » و روی این اصل جامع جمیع مراتب عالم غیب شهادت ومجمع‌البحرین نور وظلمت است . وازین لفظ به‌آدم، خلیفةالله، روح محمدی، والد اکبر وعقل اول تعبیر رفته است[۱۷۶] . وآن مقام قلب آفرینش است که ازعالم غیب به‌عالم شهادت تنزّل کرده است :

تنزل را بود این نقص اسفل — که شد با نقطهٔ وحدت برابر
شد از افعال کثرت بی نهایت — مقابل شد ازین‌رو با هدایت
اگر گردد مقید اندرین دام — به گمراهی بود کمتر زانعام

۱۶۹ــ متن، ص۲۳ .

۱۷۰ــ متن، ص۱۵۸ .

۱۷۱ــ شیخ محمد لاهیجی، **شرح گلشن راز** .

۱۷۲ــ شریف جرجانی، **التعریفات** ، «باب‌العین» .

۱۷۳ــ سورهٔ التین، آیهٔ ٤ .

۱۷٤ــ عزیزالدین نسفی، **همان کتاب** .

۱۷۵ــ متن، ص۲۱۸ .

۱۷٦ــ متن، ص۲۱ وص۵۷ .

وگر نوری رسد از عالم جان ز فیض جذبه یا ازعکس برهان
دلش با نور حق همراه گردد وزان راهی که آمد بازگردد[177]

۸ـ نسخه‌های خطی و روش انتخاب وتصحیح متن

درآغاز کار تصحیح شرح خواجه محمد پارسا بر **فصوص‌الحکم** ، نسخه‌های زیر را شناسایی کرده‌ام[178] :

۱ـ نسخهٔ خطی کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار (ف، ٥ـ٢١٤) . نسخه‌شناس، تاریخ کتابت آن‌را مربوط به‌سدهٔ یازدهم هجری می‌داند ؛ ولی با توجه به‌یادداشت بسیار اصیل درپشت صفحهٔ اول، می‌توان حداقل تاریخ کتابت آن‌را به‌اواخر قرن دهم منسوب کرد[178] . این نسخه دارای افتادگیهایی است، که درمتن حاضر به‌ترتیب زیر مشخص می‌شود :

ص : ۸٥، س۱٥ : (وعطایی‌که از ...) ، تا ـ ص : ۸۸، س٦ : (عین آن‌صفت) ...
ص : ۹۹، س۳۰ : (وفنای ایشان ...) ، تا ـ ص : ۱۰٦، س۱۱ : (ومثالیّه) ...
ص : ۳۹٤، س۲ : (الموت‌العرفی ...)، تا ـ ص : ۳۹٦، س٥ : (محروم‌باشند) ...
ص : ٤۸۷، س۱۱ : (حتی یقصّ‌الله ...) ، تا ـ ص : ٤۹۰، س٥ : (غیرجواب) ...
این نسخه درتصحیح حاضر با علامت «س» مشخص شده است .

۲ـ نسخهٔ خطی متعلق به‌کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران (ف : دانشگاه ۳ـ٤٦۷۰. ش : ۱۰۸۱) . تاریخ کتابت ندارد ومحتمل است که نسخه، متعلق بـه‌دورهٔ صفویـه

۱۷۷ـ شیخ محمود شبستری، **گلشن راز** ، (چاپ کتابخانهٔ احمدی شیراز ۱۳۳۳ ش)، ص۳۰ س۸ ؛ ملامحسن فیض، **اصول‌المعارف** ، به‌کوشش جلال‌الدین آشتیانی، ص١٤ : «فالوجود یتنزل من سماءالاطلاق الی أرض‌التقیید مترتباً ...»

۱۷۸ـ این نسخهٔ خطی ازجملهٔ کتبی است که حاج‌آقا احمد کرمانشاهی به‌کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار اهدا کرده‌اند (۱۳٥٦ هـ ق) . درپشت صفحهٔ اول این نسخه یادداشتی به‌خط بسیار جالب است : (من جملة متملکات‌الفقیر الی‌الله‌الغنی، محمدعلی‌بن‌محیی‌الدین احمدالدشتکی‌الحسنی عفی‌عنهما، شهر محرم‌الحرام سنه ۱۰۷٥) .

باشد[۱۷۹] . این نسخه نیز در دومورد افتادگی دارد :

ص : ٥٤، س۸ : (فی‌الموجودات ...) ـ تا ـ ص : ٥٥ (... معلوم کردی) : مورد دوم : ازآخر کتاب حدود یك‌برگ کنده شده است، وچندبرگ دیگر نیز ازآخر کتاب، ازکنارهٔ صفحات زایل شده است .

این نسخه با وجود داشتن این‌دو مورد نقص، روی هم‌رفته نسخهٔ کم‌غلط و صحیحی است .

درتصحیح، این نسخه، با علامت «د» مشخص شده است .

علاوه بردونسخهٔ خطی فوق، نسخ خطی زیر، که یا نامی ازشارح ندارد، ویا به‌غلط آن‌را به‌نام رکن‌الدین شیرازی (متوفی ٧٤٤) ، یا رکن‌الدین استرآبادی (متوفی ٩٤٦) ، نوشته‌اند، شناسایی شد :

الف) نسخهٔ خطی به‌شمارهٔ ۸۱۲۹ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، که ممهور به مهر دختر شاه‌عباس دوم صفوی است. نسخهٔ مخلوطی است ازشرح پارسا (تا فص دهم)، وشرح مفصل دیگر ازشرح پارسا، که شاید همان شرح رکن‌الدین مسعود استرآبادی متوفی ٩٤٦ باشد، که شرح پارسا را با توضیحات وتفصیلات وبرگرداندن موارد متخذه ازشرح جندی به‌فارسی، آورده است .

ب) نسخهٔ خطی به‌شمارهٔ ۸۱٤٤ درکتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، که نسخه‌ای است مربوط به‌اواخر قرن سیزدهم .

ج) فیلم به‌شمارهٔ ۳۹۲۰ درکتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، منسوب به‌رکن‌الدین استرآبادی (متوفی ٩٤٦)، با خط محمدبن یحیی‌بن علی جیلانی لاهیجی نوربخشی به سال ۱۰٥۷ هجری قمری است . دوصفحهٔ نخست مکرر عکس‌برداری شده است . در مقدمه اشاره‌ای به‌اسم شارح ندارد، فقط روی صفحهٔ ماقبل نخست، با خطی جلی غیرازخط کاتب متن نوشته‌اند : ـ ترجمهٔ **فصوص‌الحکم** لرکن‌الدین شیرازی ـ کتاب

۱۷۹ـ این کتاب ازجملهٔ کتب اهدایی آقای سیدمحمد مشکوة به‌دانشگاه تهران است . درحاشیهٔ پاره‌ای ازصفحات، توضیحات عرفانی وجود دارد، که پاره‌ای ازآن توضیحات ازشرح شیخ‌احمد (؟) نامی است .

شرح **فصوص بالفارسيّة فی التّصوف** ـ تشرف باستصحابه‌الحقيه محمد صادق عفاالله عنه ـ وازصفحهٔ ۳۸٤ به‌بعد درحاشيهٔ شرح مواردی (شرح اسيری) مـی‌آورد ؛ كـه ظاهراً توضيحاتی عرفانی برموارد مشكل است .

نسخ خطی بالا را با دونسخهٔ «د» ، «س» ، مقايسه كردم، به‌علت مغشوش‌بودن متن، وتأخر كتابت ، وآميخته‌بودن شرح منسجم پارسا با توضيحات اضافی، وبه‌دست آمدن نسخهٔ بسيار اصيل وصحيح واتيكان كه مارا تقريباً ازنسخ ديگر بی‌نياز می‌كرد، به‌نسخ «د، س» ، كه هم ازحيث متن نسبتاً كامل وصحيح بوده وهـم ازحيث كتابت متقدم‌اند، بسنده كردم .

۳ـ نسخه‌ای كه با اشارهٔ فاضل محترم آقای احمد منزوی از روی فهرستی كه عثمان يحيی ازشروح كتاب **فصوص‌الحكم** درمقدمهٔ جزءاول ازكتاب **نص‌النصوص** سيد حيدر آملی (چاپ انجمن ايران وفرانسه، ص۳۲، شماره ۱۱) ، موجـود دريكـی از كتابخانه‌های واتيكان، شناختم وبا همكاری واعانت كتابخانهٔ مركزی دانشگاه تهـران فيلمی ازآن تهيه و آورده شد .

اين نسخه برساير نسخ امتيازات كلی دارد، هم ازحيث خط وقدمت كتابت وهم ازحيث دقت وصحت متن . تاريخ كتابت اين نسخه فی سلخ شوال سنه ثلث وعشرين وثمانمائة (۸۲۳) است كه درست ده‌ماه وهفت‌روز بعداز وفات مؤلف (چهارشنبـه ۲۲ ذی‌حجه سال ۸۲۲) نوشته شده است . ايـن نسخه شايـد ازبهتريـن نسخ موجـود **فصوص‌الحكم** (ازحيث متن **فصوص**) باشد، كه كتابت آن ازنسخـهٔ اصـل عفيفی[۱۸۰] (مقدمه **فصوص‌الحكم** ، چاپ عفيفی، ص۲۲) شانزده سال قديم‌ترست . هرچند عفيفی نسخ ديگری دردست داشته است ؛ ازجمله نسخه‌ای‌كه كتابت آن متعلق به‌سال ۷۸۸ هجری بوده است، ولی اختلافات آن نسخه را با نسخهٔ اصل خود بـا حرف، «ن» در حاشيه آورده است . اين نسخه ازحيث متن وشرح بی‌نظير است وبـا خط نستعليق بسيار خوانا وخوب نوشته شده است .

درتصحيح متن حاضر اين نسخه را اصل قرار داده‌ام، جز درپاره‌ای از مـوارد،

۱۸۰ـ ابوالعلاء عفيفی؛ **همان كتاب** .

بویژه مواردی که اختلافی درمتن **فصوص** با چاپ عفیفی و دوشرح معتبر دیگر (کاشانی وقیصری[181]) ، مشاهده می‌شود . عفیفی با تسلطی که در زبان وعقاید ابن‌عربی دارد، درحاشیهٔ کتاب وتعلیقات خود علل صحت وسقم جملات را با مقایسه شروح دیگر بیان می‌دارد وبرای اثبات مدعای خود دلایل محکمی می‌آورد . دراین‌مورد مطالب این‌نسخه ازمتن به‌ذیل صفحات تنزل می‌کند، وبا کمال دقت وامانت درپاورقی موارد اختلاف آورده می‌شود . موارد اختلاف این نسخه در ذیل صفحات با علامت «و» نشان داده شده است .

٤ــ درضمن بررسی شروح **فصوص‌الحکم** ، به‌چند رساله، منسوب به سیدعلی همدانی برخوردم وبا مشابهتی که درجملات نمونه درفهارس کتب خطی داشتند، وپس ازمراجعه به‌اصل نسخ خطی، معلوم شد که این رساله‌ها درحقیقت همان چند ورق اول شرح خواجه پارساست، که به‌شرح پاره‌ای ازاصطلاحات قوم پرداخته است، وبا چند ورق نخستین شرح حاضر مطابقت دارد . ازبین نسخ متعدد این‌رسایل، به‌بررسی دونمونه به‌لحاظ صحت متن وقدمت نسخه اکتفا کردم :

الف: رسالهٔ منسوب به سیدعلی همدانی، که درمجموعه‌ای درکتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران به‌شمارهٔ (٢١١٤) موجود است . این مجموعه خود حاوی ٢١ رسالهٔ دیگر ازاشخاص متفاوت است وازبرگ ١٠٩ــ١١٢ مربوط به‌رسالهٔ مورد بحث است، که درمتن حاضر ازصفحهٔ ١ــ١٢ را شامل می‌شود . این نسخه درتصحیح متن حاضر با علامت «آ» مشخص شده است .

ب: رسالهٔ دوم که درست مثل رسالهٔ بالا، چندصفحه از اوایل شرح پارسا را به اسم سیدعلی همدانی آورده است، درمجموعه‌ای است که جناب آقای علی‌اصغر حکمت به‌دانشگاه تهران اهداء کرده است (حکمت، ٣٤٦؛ فهرست ادبیات ج٢، ص٦١٠، مطالب این رساله درمتن حاضر ازصفحه ١ــ١٢ (ورنه زسرت تا به‌قدم اوست همه) را دربرمی‌گیرد . تفاوتهای این نسخه را در ذیل صفحات با علامت «ب» مشخص کردم .

٥ــ به‌طوری که درجدول نشان داده شده‌است، (صفحات: پنجاه‌ودو وپنجاه‌وسه)

١٨١ــ عبدالرزاق کاشانی؛ **شرح فصوص** (چاپ مصر؛ ١٣٨٦ هـ ــ ١٩٦٦ م)؛ داود قیصری؛ **همان‌کتاب**.

۹ـ جدول زیر مطابقه‌ایست از متن حاضر (شرح پارسا) با شرح مؤیدالدین جندی (چاپ دانشگاه مشهد، شماره ۸۰، با تعلیق و تصحیح سید جلال‌الدین آشتیانی) .

متن حاضر		شرح جندی		متن حاضر		شرح جندی		متن حاضر		شرح جندی	
صفحه	سطر	صفحه	سطر	صفحه	سطر	صفحه	سطر	صفحه	سطر	صفحه	سطر
٦٣	۱/	۲۰۰	٥/	۲۸۹	۱۰/	٤۷۲	۱۷/	٤۰۳	۱/	٥۷۸	۱٤/
۸۱	۱٥/	۲٤۹	٥/	۲۹۱	۱/	۲۰٦	۷/*	٤۰۹	۱/	٥۸۲	۹/
۹۷	۷/	۲٦٦	۱۷/	۳۰۱	۲/	٤۸۲	۱۱/	٤۱۱	۱/	٥۸٤	۲۱/
۱۰۲	۱۲/	۲۷۱	۷/	۳۰۱	٦/	٤۸۲	۱٥/	٤۲٤	۲/	٥۹٤	٤/
۱۰۸	۱۳/	۲۸۲	۲۱/	۳۰۳	۱/	۲۰٦	۱۰/	٤٤۳	۱/	٦۰۷	۹/
۱۱۰	۱/	۲۸٥	۲۱/	۳۰٤	۱۳/	٤۸٥	۷/	٤٤٥	۱/	۲۰۸	۱/
		۲۸٦	٦/	۳۱۱	۳/	٤۹۱	۱٤/	٤٤٦	٤/	٦۰۸	۲۱/
۱۱۱	۱۳/	۲۸۸	۱٥/	۳۱۷	۱/	۲۰٦	۱٦/	٤٤٦	۸/	٦۰۹	٦/
۱۱۲	۸/	۲۹۲	۱٤/	۳۱۹	۱۱/	٤۱۹	۱۲/	٤٤٦	۱٤/	٦۰۹	۱۸/
۱۲٥	۸/	۳۱۳	۹/	۳۱۹	۱۲/	٤۹۹	۲۰/	٤٥۷	۱/	۲۰۸	۸/

١٢٦	٥/	٣١٣	٢٠/	٣٢٠	٩/	٥٠٠	١/	٤٦٩	١/	٦٢٧	١٤/
١٢٧	٤/	٣١٤	١٤/	٣٢٤	٧/	٥٠٥	١٩/	٤٧٠	٤/	٦٢٩	١٧/
١٣١	١/	٢٠١	١٢/	٣٢٨	٧/	٥٠٩	١/	٤٧٢	٦/	٦٣٢	١٥/
١٣٥	٨/	٣٢٨	١٤/	٣٣١	٧/	٥١٢	١٩/	٤٧٩	٢/	٦٣٧	١/
١٣٦	١١/	٣٢٩	١٨/	٣٣٤	١٧/	٥١٧	٣/	٤٨٠	١٠/	٦٣٨	٦/
١٦٨	٩/	٣٦٢	١٥/	٣٣٦	١٤/	٥١٨	١٤/	٤٨٣	٦/	٦٤٠	١٨/
١٩٢	٣/	٣٨٥	٢١/	٣٤٧	١/	٢٠٦	٢٠/	٤٩٨	١٥/	٦٦٤	٥/
١٩٧	٥/	٣٩٠	١٩/	٣٤٧	١٠/	٥٢٥	٢٢/	٥٠١	١/	٦٦٧	٣/
١٩٩	١/	٢٠٤	١٣/	٣٧١	١٢/	٥٥١	٤/	٥٠٣	٣/	٦٦٧	٢٠/
٢١٣	٨/	٤٠١	٧/	٣٨٧	١/	٥٦٢	٢١/				
٢٢٣	١٢/	٤١١	٥/	٣٩١	١/	٢٠٧	١٤/				
٢٣٣	١/	٢٠٥	٩/								
٢٣٤	١٤/	٤٢١	١٦/								
٢٣٧	١١/	٤٢٣	١٧/								
٢٤٨	١٣/	٤٣٢	١٨/								

خواجه پارسا از شرح مؤیدالدین جندی ، مطالب زیادی را مستقیماً (با حذف حشو و زواید وبه‌طور خلاصه) در شرح کلام ابن‌عربی ، نقل می‌کند . چون اغلب این مطالب با اصل نسخهٔ خطی شرح مؤیدالدین جندی (کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، شماره ۳٤٢، اهدایی مشکوة) تفاوتهایی دارد، اختلاف وتفاوتهای نسخ ثلاثه را با شرح جندی در ذیل صفحات با علامت «ج» نشان داده‌ام .

٦ـ چون درتصحیح وانتخاب متن **فصوص‌الحکم** ، علاوه برنسخ فوق‌الذکر، از کتاب **فصوص‌الحکم** چاپ ابوالعلاء عفیفی وشرح قیصری (چاپ سنگی ملك‌الکتاب ، سنه ۱۳۰۰) استفاده شده است، لذا مورد اختلاف را با چاپ عفیفی درپاورقی با علامت «ع» وموارد اختلاف با شرح قیصری را با علامت «ق» نشان داده‌ام، هرچند مواردش اندك است .

٧ـ درانتخاب متن ارجح اصول زیر مراعات شده است :

الف) درمتن **فصوص‌الحکم** (سخن ابن‌عربی) ، هرنسخه را با چاپ ابوالعلاء عفیفی مقایسه کرده‌ام، و درمواردی‌که عفیفی درحاشیه وتعلیقات علت انتخاب خود را شرح داده است، مطالب چاپ عفیفی را متن قرار داده واختلافات را درپاورقی آورده‌ام ؛ مگر درمواردی‌که رجحان یکی‌از نسخ (علی‌الخصوص نسخهٔ واتیکان) برمتن چاپی ابوالعلاء کاملاً روشن وآشکار بود، که دراین‌صورت آن نسخه را اصل قرار داده و تفاوتها را درپاورقی ذکر کرده‌ام .

ب) مواردی راکه خواجه پارسا مستقیماً ازشرح جندی می‌آورد، درجدولی ، با مشخص‌کردن صفحه وسطر ازمتن حاضر ونسخهٔ خطی وچاپی شرح مؤیدالدین جندی، نشان داده‌ام . بخشی ازعبارات که درشرح جندی برای ایجاز کلام حذف شده است، دراین نسخه با علامت (...) مشخص شده است . این موارد درپاورقی نیز به علت زیادبودن آن ذکر نشده است . درصورت لزوم می‌توان به‌شرح جندی‌که به‌همت والای سیدجلال‌الدین آشتیانی در دانشگاه مشهد چاپ شده است، مراجعه کرد .

تغییراتی که در رسم‌الخط ومتن جایز شمرده‌ام

۱ــ درنسخ ثلاثه، نسخه «س» متن **فصوص‌الحکم** را با لفظ «قوله» می‌آورد، و درشرح فارسی کلمه‌ای عنوان نمی‌کند. نسخهٔ «د» درچند ورق نخستین اصلاً لفظی درعنوان متن **فصوص** نمی‌آورد، اما ازصفحهٔ ۴۸ به‌بعد دوقسمت متن وشرح را با عناوین «متن» و «شرح» ذکر می‌کند. نسخهٔ اصل «و» متن را با لفظ «قوله» وشرح را با علامتی شبیه «ه» آغاز می‌کند.

دراین تصحیح برای مشخص‌شدن متن **فصوص** با شرح آن، درهمه موارد، از آغاز کتاب، سخن ابن‌عربی (متن فصوص) با عنوان «متن» ، وموارد شرح با عنوان «شرح» ذکر شده است.

۲ــ درانتخاب رسم‌الخط برای سهولت قرائت، ونیز برای اینکه رسم‌الخطهای نسخ کاملاً مشابه هم نبودند، تغییراتی به‌شرح زیر در رسم‌الخط (فارسی) داده شده است:

الف) حروف اضافه راکه درنسخ خطی چسبیده به‌متمم فعل نوشته‌اند، تاحد صلاح ازهم جدا آورده شد.

ب) درمورد افعال وشناسه‌های زمانی آن، که درنسخ خطی چسبیده به‌فعل آورده‌اند، به‌صورت جدا ازفعل نوشته شد.

ج) پاره‌ای از واژه‌های مرکب، که درنسخ چسبیده آمده بود، برای شیوایی و روشنی خط، ازهم جدا آورده شد.

د) درنسخ ثلاثه، پاره‌ای از کلمات (در قسمت شرح فارسی) ، با رسم‌الخط عربی نوشته شده بود، که درلغاتی نظیر نمونه‌های زیر به‌رسم‌الخط رایج فارسی‌آورده شد:

ظاهریة ــ ظاهریت	حیوة ــ حیات
باطنیة ــ باطنیت	کیفیة ــ کیفیت
آخریة ــ آخریت	شخصیة ــ شخصیت
طریقة ــ طریقت	حکمة ــ حکمت
قرابة ــ قرابت	احدیة ــ احدیت

مواردی ازمتن کتاب حاضر که به‌نظر می‌رسد نسخه بدل از اصل، متین‌تر و محکم‌تر است:

ص: ۱۰۸ ــ حاشیه: ۳	ص: ۲۰۸ ــ حاشیهٔ: ۹
ص: ۱۲۸ ــ حاشیهٔ: ۳و۴	ص: ۲۶۰ ــ حاشیهٔ: ۱۰
ص: ۱۴۳ ــ حاشیهٔ: ۳	ص: ۳۱۷ ــ حاشیهٔ: ۶
ص: ۱۴۷ ــ حاشیهٔ: ٤	

این موارد برای رعایت امانت واصالت نسخه «و» و روی اصلی‌که ممکن‌است در نسخ متأخر، این موارد اصلاح شدهٔ کاتبین متون بوده باشد، اصل درمتن وبقیه در ذیل آورده شده است؛ بجز درمواردی‌که غلط‌بودن کامل نسخهٔ اصل واشتباه خطی کاتب، مبرهن و آشکار بود، که صورت صحیح آن‌را درمتن آورده‌ام. درسایر موارد سعی کرده‌ام که به‌اصالت نسخهٔ «و» بیشتر ازموارد بالا توجه شود. و روی این اصل مطالب نسخهٔ واتیکان (و) درتمام کتاب تاحد امکان، به‌عنوان نسخهٔ اصل درمتن کتاب آورده‌شده‌است؛ جزموارد نادری‌که علت آنها دربالا توضیح داده‌شده‌است دراین‌موارد نیز، با کمال دقت ورعایت امانت، صورت صحیح را متن قرار داده واختلاف نسخ را در ذیل صفحه آورده‌ام.

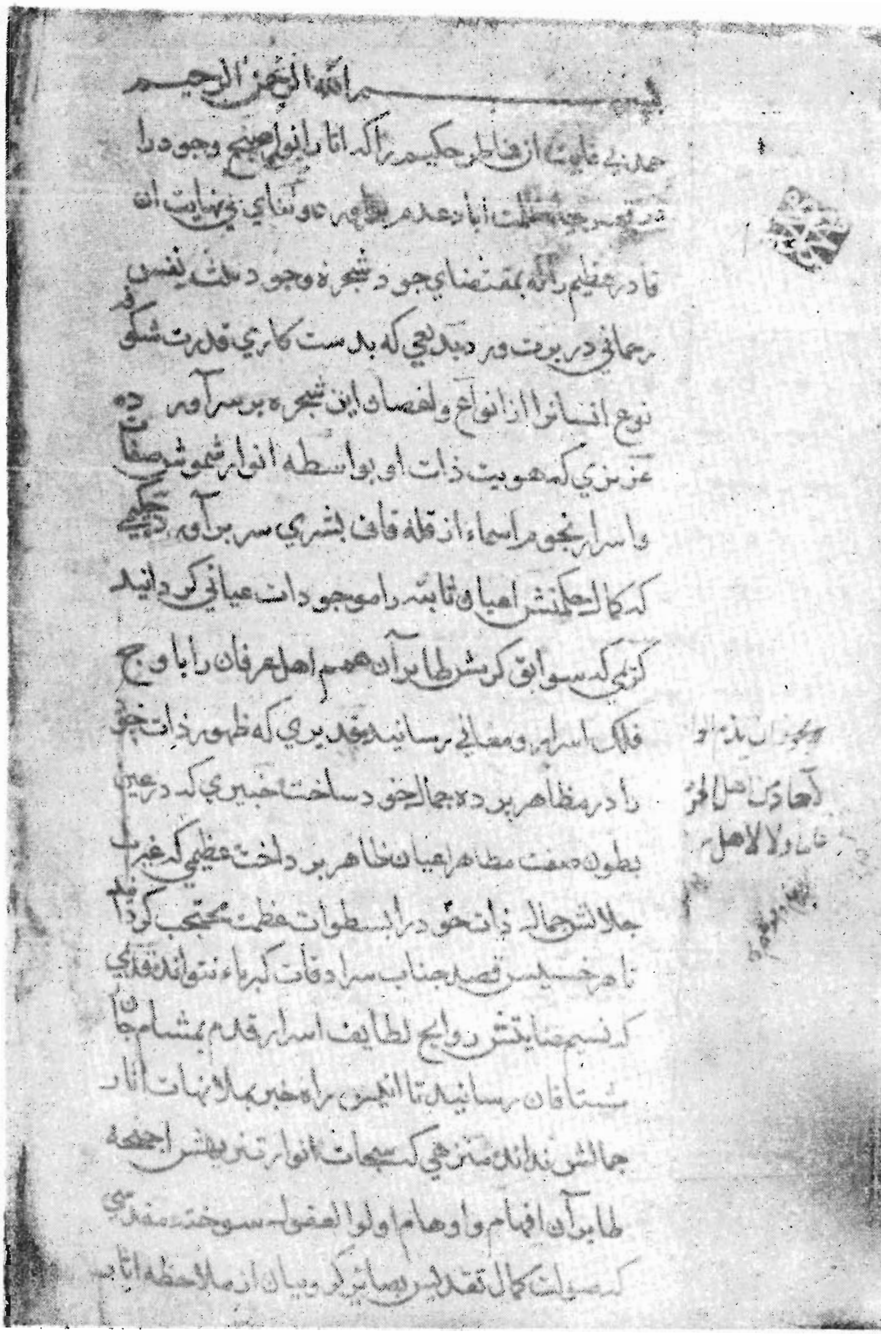
درخاتمه از خداوند منّان، که کلام امیدبخشش «ادعونی استجب لکم» نور امید بردل نیازمندان می‌باشد، به‌استاد عارف ودانشمند جناب آقای دکتر سید حسن مینوچهر، «دامت برکاته» که زحمت ارشاد اینجانب را تقبل فرمودند، طول عمر توأم با عافیت و دوام فیض مسئلت دارم ونیز استادان دانشمند ونکته‌یاب، آقایان دکتر مهدی محقق و دکتر علی شیخ‌الاسلامی وسایر بزرگواران از اساتید محترم وهمکاران، که بنده مدیون راهنماییهای بیدریغشان هستم، سلامت وتوفیق آرزو دارم؛ هرچند زبان این حقیر ازشکر احسانشان قاصر است ولی:

اذا عجزالانسان عن شکر منعم　　　فقال: جزاك‌الله خیراً، فقد کفی

جلیل مسگرنژاد

تهران ــ ۱۲ صفر ۱۴۰۶ هجری قمری

۵ آبان ۱۳۶٤



بسم الله الرحمن الرحیم

حمد بی غایت از فاطر حکیمی را که اثار انوار صنع وجود را

[illegible] ظلمات آباد عدم [illegible] و ثنای بی نهایت آن

قادر عظیم را که بمقتضای جود شجرهٔ وجود [illegible] نفس

رحمانی در [illegible] بدیعی که بدست کاری قدرت شکل

نوع انسانرا از انواع و اغصان این شجره بر سر آورده

عزیزی که هویت ذات او بواسطه انوار شموس صفات

و اسرار نجوم اسماء از قله قاف بشری سر بر آورده حکیمی

که کمال حکمتش اعیان ثابته را موجودات عیانی گردانید

کریمی که سوابق کرمش طایران همم اهل عرفان را باوج

فلک اسرار و معانی رسانید قدیری که ظهور ذات خود

را در مظاهر پرده جمال خود ساخت خبیری که در عین

بطون صفت مظاهر اعیان ظاهر [illegible] عظیمی که غیرت

جلال جمال ذات خود را بسطوات عظمت محتجب گردانید

تا هر خسیس قصد جناب سرادقات کبریاء نتواند قدیمی

که نسیم عنایتش روایح لطایف اسرار قدم بمشام جان

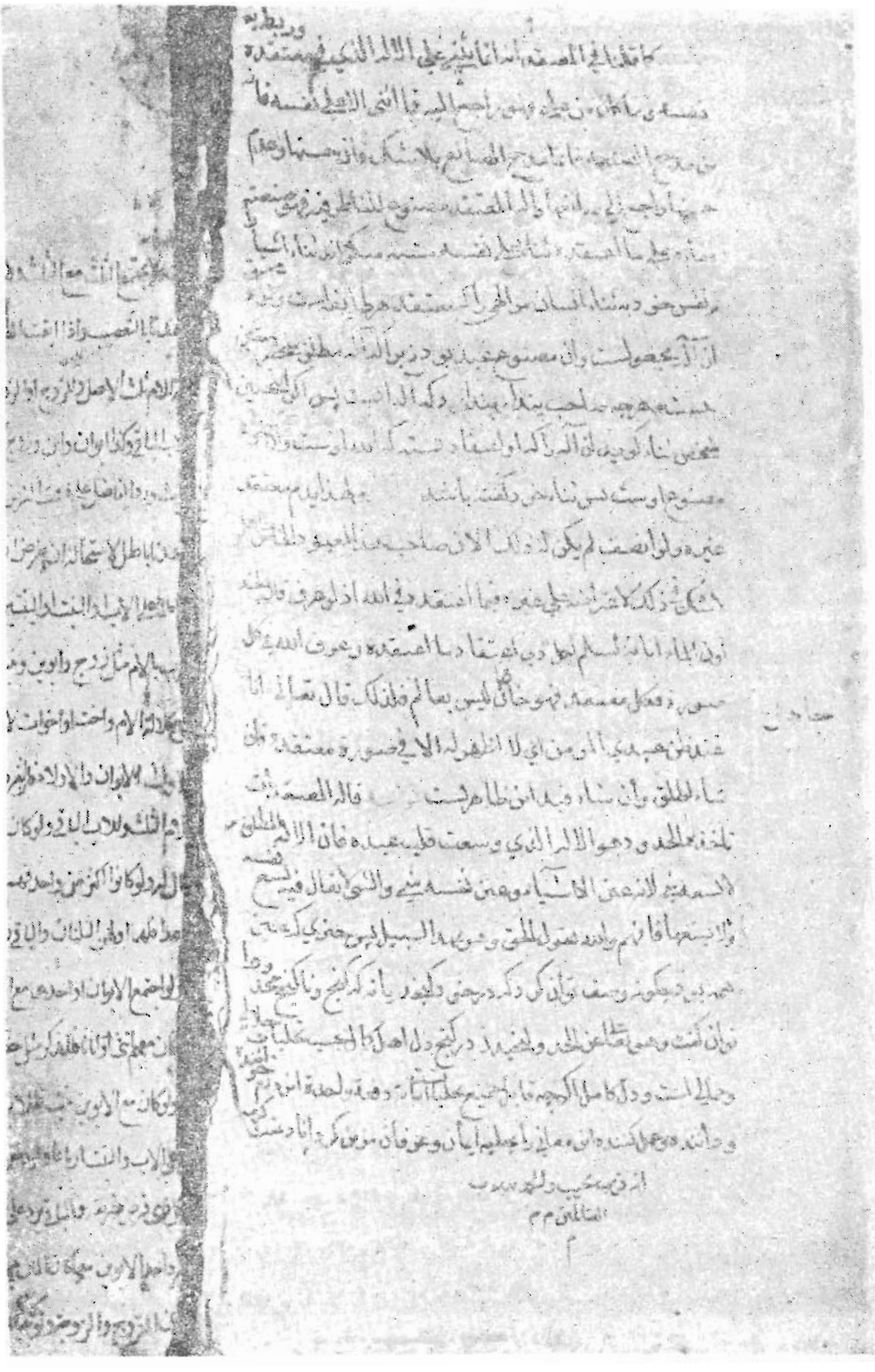
مشتاقان رسانید تا [illegible] آثار

جمالش [illegible] منزهی که سبحات انوار تنزیهش اجنحه

طایران افهام و اوهام و اولو العقول سوخته مقدسی

که صولت کمال تقدیسش بصایر کروبیان از ملاحظه اثار

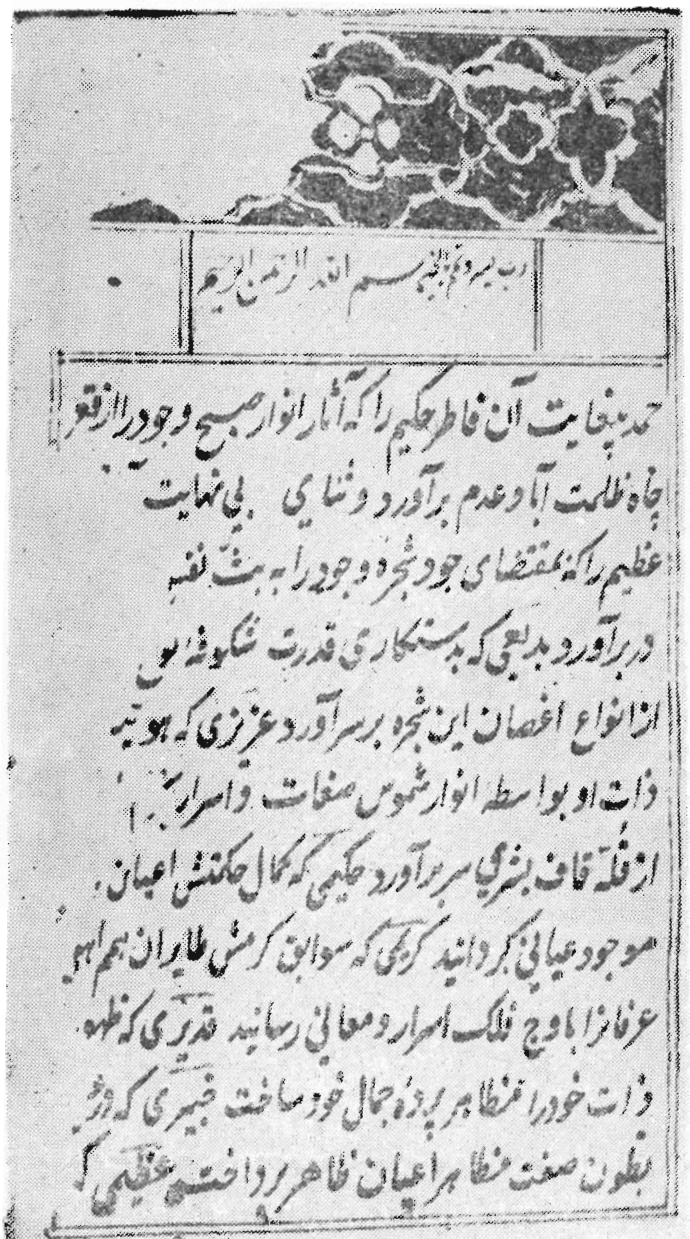
نسخهٔ سپهسالار (صفحهٔ اول)



نسخهٔ سپهسالار (صفحهٔ آخر)

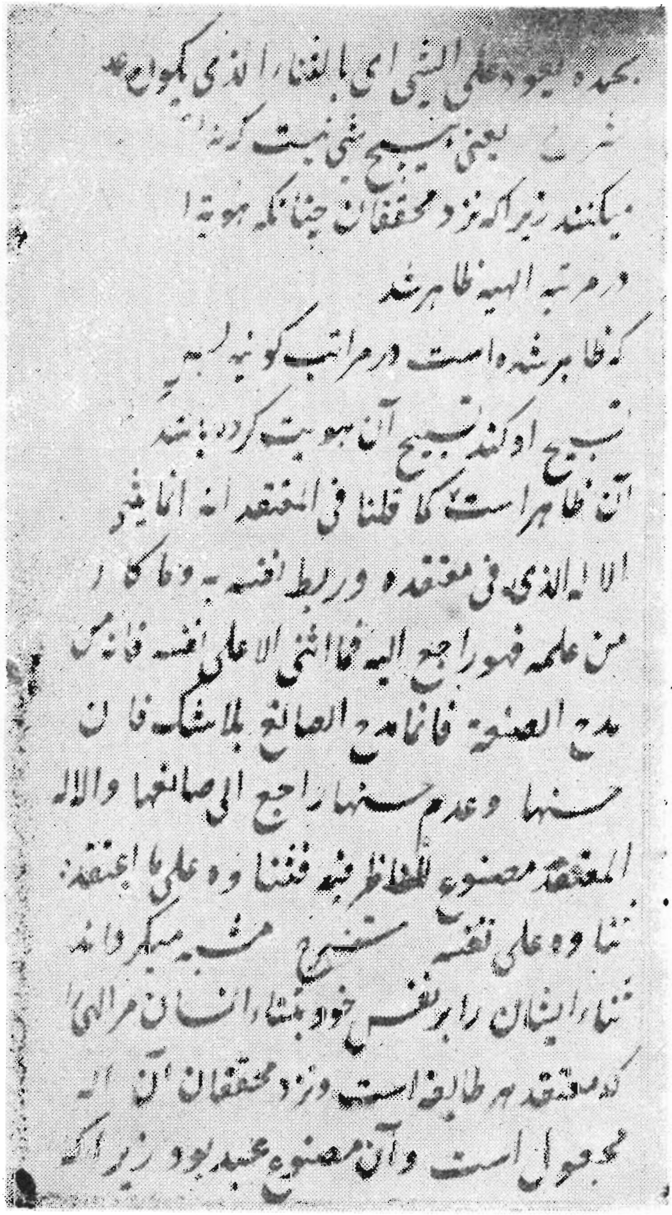


نسخهٔ دانشگاه تهران

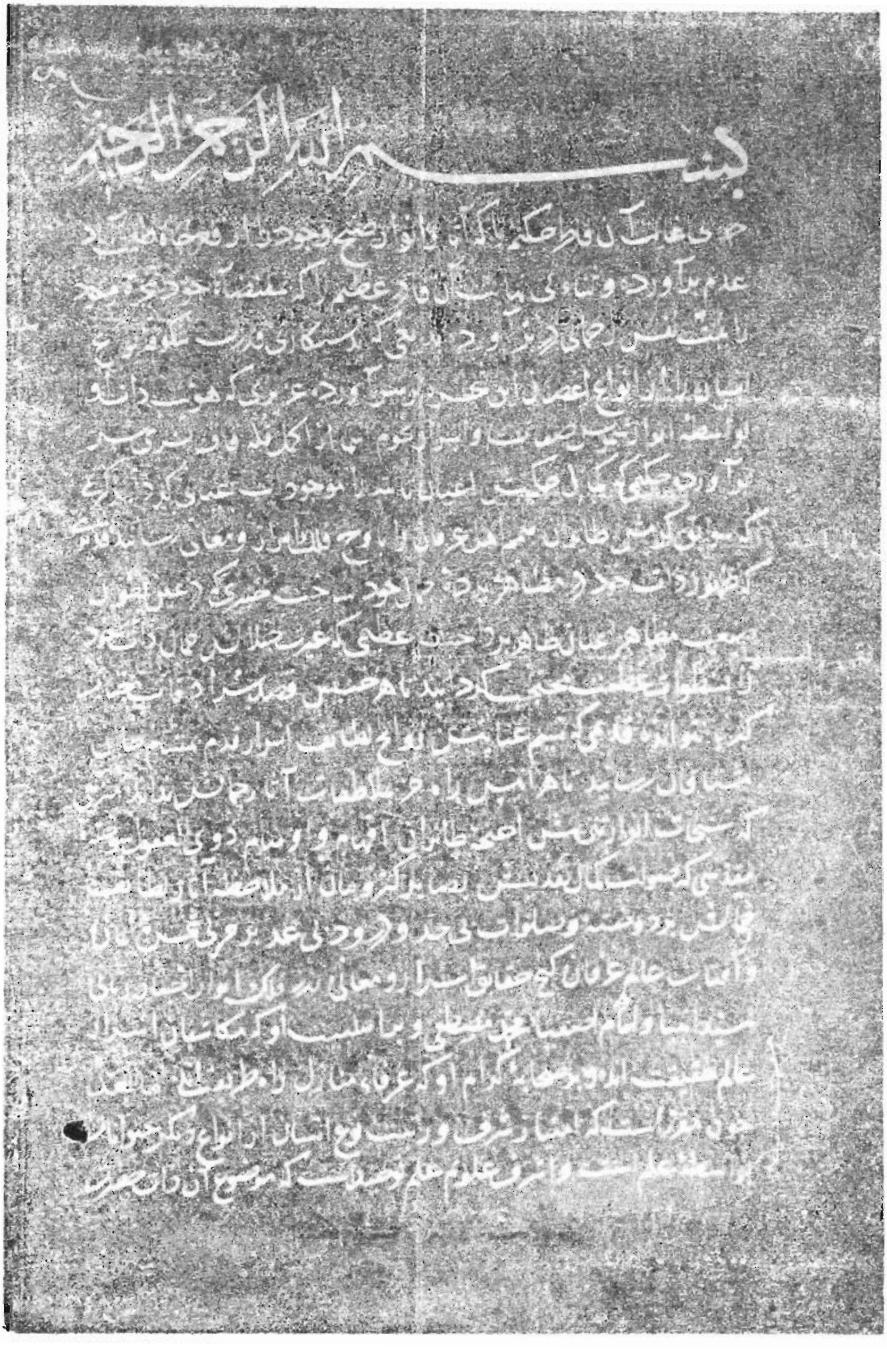

رب یسر و تمم بالخیر بسم الله الرحمن الرحیم

حمد بی‌غایت آن فاطر حکیم را که آثار انوار صبح وجود را از قعر
چاه ظلمت آباد عدم برآورد و ثنای بی‌نهایت
عظیم را که بمقتضای جود شجرهٔ وجود را بهشت نفس
در برآورد بدیعی که بدستکاری قدرت شکوفه
از انواع اغصان این شجره بر سر آورد عزیزی که هویت
ذات او بواسطه انوار شموس صفات و اسرار
از قلهٔ قاف بشری سر برآورد حکیمی که کمال حکمتش اعیان
موجود عیانی بر دانید کریمی که سوابق کرمش طایران همم اهل
عرفان را باوج فلک اسرار و معانی رسانید قدیری که مظهر
ذات خود را مظاهر پردهٔ جمال خود ساخت خبیری که از حجب
بطون صفت مظاهر اعیان ظاهر پرداخته عظیمی که

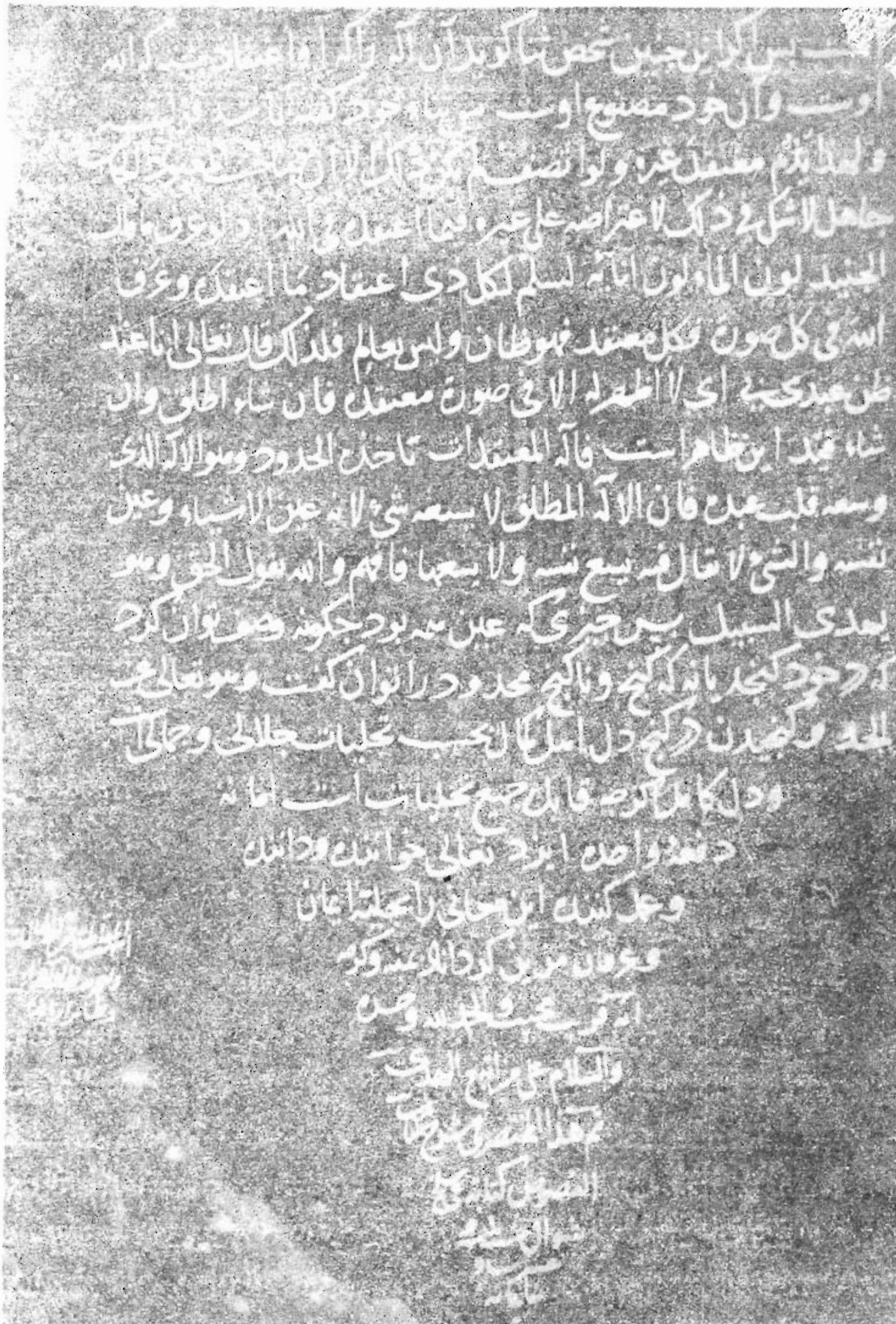
نسخهٔ دانشگاه تهران (صفحه اول)


بحمده یعود علی الشیء ای بالفناء الذی یکون عد
... یعنی تسبیح شیء نسبت کرده ...
میکنند زیرا که نزد محققان چنانکه هویت ا
در مرتبه الهیه ظاهر شد
که ظاهر شده است در مراتب کونیه ...
تسبیح او کنند تسبیح آن هویت کرده باشند
آن ظاهر است کما قلنا فی المعتقد انه انما یثنی
الا الذی فی معتقده و ربط نفسه به و ما کان
من عمله فهو راجع الیه فما اثنی الا علی نفسه فانه من
مدح الصنعة فانما مدح الصانع بلا شک فان
حسنها و عدم حسنها راجع الی صانعها والاله
المعتقد مصنوع للناظر فیه فثناؤه علی ما اعتقده
ثناؤه علی نفسه ... تسبیح ... میکرده اند
ثنا ایشان را بر نفس خود بنا دانسته ... مراد
که معتقد هر طایفه است و نزد محققان آن اله
مجعول است و آن مصنوع عبد بود زیرا که

نسخهٔ دانشگاه تهران (صفحهٔ آخر)


بسم الله الرحمن الرحيم

نسخهٔ واتیکان (صفحهٔ اول)



پس اگر این چنین شخص انکار کند آن اله را که او اعتقاد [illegible] که اله
اوست و آن خود مصنوع اوست [illegible]
ولهذا یذم معتقد غیره ولو انصف لم [illegible] ذلک الا ان [illegible]
جاهل لاشک فی ذلک لاعتراضه علی غیره فیما اعتقد فی الله اذ لو عرف ما قال
الجنید لون الماء لون انائه لسلم لکل ذی اعتقاد ما اعتقده وعرف
الله فی کل صورة وکل معتقد فهو ظان ولیس بعالم فلذلک قال تعالی انا عند
ظن عبدی بی ای لا اظهر له الا فی صورة معتقده فان شاء اطلق وان
شاء قید این نظام است فاله المعتقدات تاخذ الحدود وهو الاله الذی
وسعه قلب عبده فان الاله المطلق لا یسعه شیء لانه عین الاشیاء وعین
نفسه والشیء لا یقال فیه یسع نفسه ولا یسعها فافهم والله یقول الحق وهو
یهدی السبیل پس حضرتی که عین همه بود چگونه وصف توان کرد
که در خرد گنجد یا در که گنجد و نا گنجد محدود را توان گفت وهو تعالی عن
الحد و گنجیدن در گنج دل اهل کمال [illegible] تجلیات جلالی وجمالی
ودل کامل [illegible] جمیع تجلیات است اما نه
دفعة واحدة ایزد تعالی خزائن ودائع
[illegible] این معانی را [illegible]
[illegible]
[illegible] والحمد لله وحده
والسلام علی من اتبع الهدی
تم هذا المختصر [illegible]
الفصوص [illegible]
[illegible]

نسخهٔ واتیکان (صفحهٔ آخر)